

نظم المولى و نعم النصيب



جلد دوم طب



در کارخانه نشر علی علیه طبع پوشید

1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100
 101
 102
 103
 104
 105
 106
 107
 108
 109
 110
 111
 112
 113
 114
 115
 116
 117
 118
 119
 120
 121
 122
 123
 124
 125
 126
 127
 128
 129
 130
 131
 132
 133
 134
 135
 136
 137
 138
 139
 140
 141
 142
 143
 144
 145
 146
 147
 148
 149
 150
 151
 152
 153
 154
 155
 156
 157
 158
 159
 160
 161
 162
 163
 164
 165
 166
 167
 168
 169
 170
 171
 172
 173
 174
 175
 176
 177
 178
 179
 180
 181
 182
 183
 184
 185
 186
 187
 188
 189
 190
 191
 192
 193
 194
 195
 196
 197
 198
 199
 200
 201
 202
 203
 204
 205
 206
 207
 208
 209
 210
 211
 212
 213
 214
 215
 216
 217
 218
 219
 220
 221
 222
 223
 224
 225
 226
 227
 228
 229
 230
 231
 232
 233
 234
 235
 236
 237
 238
 239
 240
 241
 242
 243
 244
 245
 246
 247
 248
 249
 250
 251
 252
 253
 254
 255
 256
 257
 258
 259
 260
 261
 262
 263
 264
 265
 266
 267
 268
 269
 270
 271
 272
 273
 274
 275
 276
 277
 278
 279
 280
 281
 282
 283
 284
 285
 286
 287
 288
 289
 290
 291
 292
 293
 294
 295
 296
 297
 298
 299
 300
 301
 302
 303
 304
 305
 306
 307
 308
 309
 310
 311
 312
 313
 314
 315
 316
 317
 318
 319
 320
 321
 322
 323
 324
 325
 326
 327
 328
 329
 330
 331
 332
 333
 334
 335
 336
 337
 338
 339
 340
 341
 342
 343
 344
 345
 346
 347
 348
 349
 350
 351
 352
 353
 354
 355
 356
 357
 358
 359
 360
 361
 362
 363
 364
 365
 366
 367
 368
 369
 370
 371
 372
 373
 374
 375
 376
 377
 378
 379
 380
 381
 382
 383
 384
 385
 386
 387
 388
 389
 390
 391
 392
 393
 394
 395
 396
 397
 398
 399
 400
 401
 402
 403
 404
 405
 406
 407
 408
 409
 410
 411
 412
 413
 414
 415
 416
 417
 418
 419
 420
 421
 422
 423
 424
 425
 426
 427
 428
 429
 430
 431
 432
 433
 434
 435
 436
 437
 438
 439
 440
 441
 442
 443
 444
 445
 446
 447
 448
 449
 450
 451
 452
 453
 454
 455
 456
 457
 458
 459
 460
 461
 462
 463
 464
 465
 466
 467
 468
 469
 470
 471
 472
 473
 474
 475
 476
 477
 478
 479
 480
 481
 482
 483
 484
 485
 486
 487
 488
 489
 490
 491
 492
 493
 494
 495
 496
 497
 498
 499
 500
 501
 502
 503
 504
 505
 506
 507
 508
 509
 510
 511
 512
 513
 514
 515
 516
 517
 518
 519
 520
 521
 522
 523
 524
 525

PE13350

[illegible][illegible]

اگر کسی باشد که در این زمانه بیمار شود و بداند که کاستی و نقص فلوس دارد
 او بهر حال در جهت جگر قطع کلی دارد و آنجا که سده مفهوم گردد و نسبت بر سر می باشد
 مغز فلوس را بکشد و آنجا که طبع نرم بود و در طبع شیر قالیق و دند بار به وسیله دست قالیق
 در تصورات تحت موافقت و باید که درین مرض طعامی که در و بعضی بود نباید در آن
 اگر از سده نیم بود که زرد رنگ آب انار که جگر مفید است لیکن هرگاه طبع نرم بود و بعضی حاجت است
 ماست و سرخ بریان کرده با روغن کتان ساقی توان داد و اگر طبع قبض بود بهر غذا که در آن اختیار نمایند
 که با اسهال پس قمر مندی و مانند آن بچند باشند و نامحکم باشند از خوردن گوشت و حبوبات و غلات
 گوشت مرغ یا حلوان نسیم شود اصلاح نموده **قاید** هرگاه حرارت بود و احداثات المیو
 و دبل و درپ و جراثیم نماید و فضل مثل زردغیاث باز در آب گوشت براید و سقوط شده بود
 و این نصف جگر است و سیاهی مثل شان عفونت که قسم دوم آنکه سوغراج سرد بود و مانند
 جگر فساد رنگ روئی است و بهنج و جراثیم و عطش و سبیدی زبان آب فارورده و نونو قبض پس
 ماده بلغم بود غلطه فارورده رویت رنگ و سردی طبع و قی بلغمی بران گویا دید و در نیم شکم
 اگر مستهل باشد و علاج در ساذج تخمین کافیت و بهنج تخمین جگر نازا بسیار و در آنکه گرم
 و بهنج و مانند آن و اگر بر باد و از باز عصب تشلب بخورند و در بلغمی و کفایت علی بنیه بخورند
 دیواب باشند و باید که استخسار و در خوردن و سبزی و فصل سرخ و زعفران بار و غن سوسن
 نار و بن آینه بالای جگر بنمایند و در ای وقتور بلغم از آنجا که سبیل و بهنج باشد قمر مانند و بهنج
 الاصول و حبس و اراج فقرا و حرا و بن و بلغم و بلغم نهیت و بلغم زرد فایک شقال و در آنکه
 درین مرض مخصوص است و بهترین غذا آنجا که گوشت و روغن و بهنج است که با بخورد و در سر و بهنج
 و حویلیان بچند باشند و فلاسفه و اهل فیلین پس رنگ است و باید که در دفع ماده مبالغه کنند و در
 نه بخورد و آنجا که اسپهال مغز بود تخم سپیدان که بتازی حرف نمیند و تخم ریحان و صمغ عربی
 در سده بریان کرده بجای کرده و بهنج قسم سوم آنکه سوغراج خشک بود و در عصبانیت جگر و در
 درین است و خشکی زبان و درین شکم و صلابت قبض و دلت خون و کمی برار زردی و در آنکه
 سس خوانده و در کفر فاسد شیر باشد علاج در ساذج قمر است کفایت کند و در ای وقتور

ناید و بر وزن آن ضعف در هر قوت است بیل ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت امراض الهی
که در جگر افتد در جالگاه خون و غده گزشت و کذا لک آنچه بشارکت واقع شود و قوت کم آید و آن عضو
وجود فساد و ران نماید و است مثلا آنچه به مشارکت سینه آلات نفس باشد سر قوت شکست و سر
نفس پیدا یابد و آنچه به مشارکت مریه یا سینه باشد ریه قان نیز و یا سیاهه پیدا یابد و آنچه به مشارکت
رحم است انقباض و جفت نیاورد و ران با فراطه گواهی دهد و ضعف مغده و ضعف کلیه در آنکه جفت
تفصیل مذکور است علاج آنچه از سوز مزاج باشد جمیع اجسام مافوق و ماوی مذکور شد و درش
تطبیق وی بعمل آید و آنچه از سده یا امراض آلیه یا ورم باشد هر واحد از این تفصیل علیحد
گفته آید انشاء الله تعالی و آنچه از مشارکت عضوی باشد نخستین تدبیر آن غنوکند و آنچه مخصوص
بیوی است و مراعات بکرنه لازم و بلند و از آنکه ضعف جگر و اکثر از سر وی و طریقت می افتد تمام
کرد و آنکه علاج ضعف جگر بجز بای گرم که خوشبو و قابض باشد چون دار چینی و قهقار
و دوزعفران و امثال باید کرد و اکلا و طلا و حب ارمان و باداموزیاد و آنکه کوفه و باد چینی و امثال آن
خوشبو ساخته تناول کردن مفید است فایده جالینوس کسی را که بود و بگوید که در اطفال بکار
ضعف پیدا یابد باطله ورم باشد و یا بدلیله اکنون بیان کنم هر آنچه ضعیف هر قوت مخصوص است
با آنکه قوت با ضمه را تر باقی اربعه و سنجم نیاوردن و نمبر و کنار و پوست انار و لادن و مورد
که قوت و حیثه و به طار آبچینه بر جگر طامودن قوت و دو قوت جاذبه جگر را نخستین و در مصلک
و گله سرخ آب مورد و سرشته خدا کردن قوت دهد و در بخار و دیه قانعیت توان واد که جوت قوت
جگر و تیج و جنبه غافل از تنقیح سده نباید بود و گوشت کبک و مرغ و تیر و آب غوره غذا باید بود و قوت
ما که جگر را جازش خور می برب باید به قوت و در سینه قابض طبیب مفید است و غوره و زیره
باب سیاهه و کردن سودمند و واقعه از لادن کهن و نخستین بدلیله پرورده قوت دهد و در بخار غده
اسیلم مفید است و گوشت سبک و صفرة البیض غیر جوت خرد و در اجنه و زخمین و فاضل و طعام
کردن سودمند و فصل در سده و کبد و این را چند سبب است یکی آنکه رگها سست و جگر
اصل خلقت باریک و تنگ باشد پس باید که سبب سده و دست شود و ورم آنکه
و ورم و رگها است و ورم آنکه خلط غلیظ لزج متولد شود و سده آید و این

۱۷۰ اندر جزو جہان نیست و در این عالم عبادت خداوند

یا بکنی یا مادر اشعیر ته یا مادر المسلمین و احد فیدت و لذک شیه و حرم نیا و من یمنیه
 جانب خورشید باشد شرب نیو فایز کرده و چنان جلای که از روی خورشید و این بیست و
 باشد و بر یک ازین که مذکور است بقدر بقیه برات و سبب آن نابود و تقویت مال
 و چون وساعت از شرب این بگذرد چیزی که قوی و غنی است با سبب که از او حکم
 آید بوشنیه و در این معنی گوشت و سبب که در دم از این نباتان و این نبات
 است و حکم که در سبب که در این معنی که در خون شادمانی که در سبب
 هر واحد و شغال که گفته و بخیه سفید است و در سبب که در سبب که در سبب
 یعنی سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب
 قوی و بعضی که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب
 و در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب
 بخدای که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب
 شکر ساخته باشند که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب
 جانب و در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب که در سبب

[illegible][illegible]

[illegible]

در غول مان از این است که نسبت از قطع اکای می پویس تولید خوبی که نصیب غصفت با میستد بلکه
چشم مثل است که در طول مدت انحصار مجاد و غصفت مقلوع از کثرت تغذیه سیر و در پیش غذا که میخورند
و بدین سبب نه تنها اول غذا از بزرگ می شود پس چون بزرگ میگردد و لاچار می شود آنکه تفرق اتصال و یکجا
و بدین سبب خون غنی نسیم کرد و بسو اعتدای غذا باید و بسو بل زخم چنان باب بزرگ و از اینجا با من زخم
آید و بسبب تفرق اتصال یا انفجار و درم گرم جگر است یا کثرت اتصال که منقب انجمایان دریا سقده و تیر
علامت قیام کبدی که میباش اتصال خون بود و بزرگ درون و تفرق اتصال است اکنون دفعه بعد
کثیره و نازد با و تا منتهای غنیمت است و با سبب این که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
روده چون منجم و آید چون منجم و آید و با سبب این که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
روده با سبب این که فرقی نهاد از این فصل منقب است و اما علامت اسهال کبدی و درم که از تفرق اتصال
افتد است که در وقت پیوسته و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
بود باید که بزرگ و کثرت و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
انترت و چون این دماغ پس سبب است که قیام غنیمت و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
باشد و آن زمان حکیم باید بیمار را باید که ماده را بجای می مانل سازد و غیر استخراج و اگر آنوقت هم درم که
بیشتر که در لیکن چون مقدار کمی که در کثرت به انجمایان به
طریق اما در وقت که سبب است یا بیمار و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
و روده را طولی و غیر اتصال است و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
کرده باشند و اسهال می شود و فاضلات منجم چون فرس که با درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
و تقلیل غنیمت است درین مرض منجم و انجمایان به
سبب دفع نکایا و کثرت فراس نابض و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
کل انی را و درم که انجمایان به
اسان العمل و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به
و درم که کوای میزدانی و ادم در تو انجمایان به

[illegible][illegible]

سند و ادوار در مقام
مقامی که از او آمده است
پیشینه بنویسد بفرمانده
محمد حسن خان
در سال ۱۲۸۰
کتابخانه عمومی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

علاج حبس نفیس صفرا آب که چون آب ترشیدی و آلوده است آن را بجای آب شسته و در کوزه
 دو درم برنج خرد با سرکه یک چهارم بخانه نرم صفرای سپید را بنفشه است و آرد بیاورد و چون آرد جو ولی با آب
 کاسنی در سرکه بنفشه صفرا صاف شود و در دو این صوفت در سور خراج گرم سپید برفع دارد و صفت زرد شک
 تخم خرفه شتر تخم خیار بنفشه تخم خرفه زرد تخم خرفه از هر یک سه درم صفت عربی یک درم گل شتر درم صفت شیرین
 سپید بر یک نیم درم تخم کاسنی چهار درم زرد شک در سرکه و طلا بکشد و آب بپاشد و آبانی آرد و کوفته
 و آب شک بنفشه چهار درم بخت خوراک است برای بخت روز آب کاسنی یک تخم بپاشد و آبانی آرد و کوفته
 چون بخی باشد و این صفت الطحال گویند و علامت وی زیادتی صحره پست بافت در اندام وی از این صفت
 در وی سپید بودن حلالی چشمه شش قار در و بر آن سپید مال بگردد و این صفت صافی صحران خلایق
 تنقیه طبع خوب و طبع و حقه بکار برند و بعد از تنقیه قمر که در قمر شکست نیست و طبع و قمر که بپسند
 و گفته اند بپزند و آرد و بنفشه و سرکه و صفا است اند چون خاکستر خوب و خشت انگور با روغن گل کشند
 یا انجیر در سرکه بنفشه یا بورد و سداب و گل المک نرم کوفت و بخت مصل و سرکه کشند و این
 آرد و بنفشه است اند بپزند با سرکه بنفشه و آرد و آب کاسنی که در کوزه بپاشد و آبانی آرد و کوفته
 باشند بشویند و اگر خاکستر سرگرم بر سره بنفشه خاکستر یک یک جدا بپزند و طلا بکشد و کوفته
 افند و بخور آب کباب مرغ و قیو و یک است و آب کاسنی بنفشه و بنفشه ای با آرد و طوبت باشد از یک
 نمون فایده فام دارد و صفت حبس سمل که در اینجا بکار بپزند و بنفشه است و کوفته و بنفشه
 اراج اشق از هر یک مقداری که باشد بپزند و کوفته بنفشه است و بنفشه است و کوفته و بنفشه است
 و طاریون اضافه نموده باشند بود و بنفشه است و آرد و آب کاسنی که در کوزه بپاشد و آبانی آرد و کوفته
 و قیو و بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است
 بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است
 با کاسنی بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است
 بگذازد و بوی گوید که اگر پسیا و شان و زرد و سار یا بس تخم شکست مساوی بکشد و کوفته
 و بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است
 استعمال نمایند و بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است و کوفته بنفشه است

[illegible]

[illegible][illegible]

ای قریشی و بنو نضله
بنده و الکریم بن زین
عبد الوہاب
محمد بن عبد الوہاب
محمد بن عبد الوہاب
محمد بن عبد الوہاب

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

بانی خرد و دلائل پند
دست علی اسلمیگر کاف
نموده و پند علی السامند
بیت آن بانی است بقدر
دستی و ساقی جبرک آن
باریک طبیعت آن سرود
خشتک گفته اند مستعد ال
برده است افکار و فواید
آن پویشیدن بعلوم ای مانع
حرارت و ذرات فقیل زن
و شفت آن جهت جبرک
و دور ممتنع نفع

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

100

برین باید حقیقت نفع ظاهر بدو توقع وقتی لازم باشد این مرض از جهت تشبیه همیشه و انقلاب المصطفی فرق
بیجا است که در ایلا دین ایچر لقی برید خالی از عفونت نبوده بلکه مل محض باشد و پوستها را که در قی برید و
از خوردن حموضات و جوشیده کند خللات انقلاب المصطفی که برکس است چنانچه در این گذر شده و گاه باشد
که این مرض از او برکرم و طعام سرد قاضی نمی سیمیدید که نشان اول قدم سبب است علاج از آنکه سباب
تولیع این مرض واحد است بحسب سبب ایچر دردی گفته ایم استعمال نمایند و دانند که در ابتدا این علامت نفع
کلی دارد غایت اگر حروف درم باشد یا درم موجود بود و شبی که کالی درم نباشد و دیگر آب پیوسته و خزان
بر حسب سبب طبعی عروق است اما چنانکه در او یا غذا را ملازم سبب باشد باید که دردی نباشد و آب نیم کار و غرض
یا با درم سیمیده وقتی که آن شی فاسد بیرون آید و بعد طبع را نرم سازند **فاندره** در ذکر دویه که با بخا صیبت
خوردن ان انواع تولیع را سود دارد و قوی بای پدید که شبت او در هله شک که در دم بریان و شناخ گوزن خور
ساخته شدید الشفع است و شناخ گوزن سوخته در صعب در کسایت دردی نشاید و اگر خور و اگر شربت
که از خوردن استخوان حاصل شده باشد بگزید با شرب یا با اعل آینه زد و بید نفع عجیب نباشد اما معرفت بکین
که که از خوردن استخوان حاصل شده باشد نیست که سیمید محض باشد و از این هر گزین ایچر بر شوک خار طوط بود
نهایت ستوده باشد و گاه باشد که درین سرگرم استخوان صحیح بایند و دی لغایت عجیب اثر است و در حوصل این
آورده اند که تعلیق دی از خوردن ش نافع تر است و کلوا و نیزند یا بر کنند لیکن این استخوان باید که بر ابرام باشد
اگر برین استخوان غلافی گیرند از پوست پانگ یا پوست گوزن یا پوست بوی که دیر اگر دریده بود و بر عمل کند
اند و حصر او است که شکم نفخ مانند زانی طویل خوابد و بود خواهد بی دروین حصر عام است از تولیع علاج با توچه
در تولیع است رفع فیض نمایند بحسب رعایت علاج و این دو مفید است ایچر در و در بنفشه رب است آورده اصل استوس
از هر یک جزوی بنیزند و مسا نمایند و غرض از شرب و غرض با اعل که دره بنده تا و بر شوک طبع ابل کند و باشد که ترید
و سفیاج نیز غل سندن اگر مانع نباشد **فصل** اندرین آن یعنی که درم درین و طبعیت بلعی که در معده متعفن شود و متولد گردد
و انواع او چهار است قسم اول آنکه شکی است حیاتی دی در زود و باید که چوب بکند و از این نوع در معده علیا تولید کند و
او متعفن است منع فیض سردی لطافت و مریه و تشنگی و کالی و بریم سایدن دندان در خواب و حساس و غده و
نفع در فم و فیتن حرکت تصاعده بنام سوسوی منوع و اگر سنگی و در بدن آن قبی یا در بارز حیانا و قلت بر زرد
تشنگی طبع و در عت جوش و زخاخ لطین چنانچه در استسقا میشو و باشد که از زکات موزیه و خالوات تعقیب حیات
نفع سندی بنده و بزرگ نیست

در این مرض از جهت تشبیه همیشه و انقلاب المصطفی فرق
بیجا است که در ایلا دین ایچر لقی برید خالی از عفونت نبوده بلکه مل محض باشد و پوستها را که در قی برید و
از خوردن حموضات و جوشیده کند خللات انقلاب المصطفی که برکس است چنانچه در این گذر شده و گاه باشد
که این مرض از او برکرم و طعام سرد قاضی نمی سیمیدید که نشان اول قدم سبب است علاج از آنکه سباب
تولیع این مرض واحد است بحسب سبب ایچر دردی گفته ایم استعمال نمایند و دانند که در ابتدا این علامت نفع
کلی دارد غایت اگر حروف درم باشد یا درم موجود بود و شبی که کالی درم نباشد و دیگر آب پیوسته و خزان
بر حسب سبب طبعی عروق است اما چنانکه در او یا غذا را ملازم سبب باشد باید که دردی نباشد و آب نیم کار و غرض
یا با درم سیمیده وقتی که آن شی فاسد بیرون آید و بعد طبع را نرم سازند فاندره در ذکر دویه که با بخا صیبت
خوردن ان انواع تولیع را سود دارد و قوی بای پدید که شبت او در هله شک که در دم بریان و شناخ گوزن خور
ساخته شدید الشفع است و شناخ گوزن سوخته در صعب در کسایت دردی نشاید و اگر خور و اگر شربت
که از خوردن استخوان حاصل شده باشد بگزید با شرب یا با اعل آینه زد و بید نفع عجیب نباشد اما معرفت بکین
که که از خوردن استخوان حاصل شده باشد نیست که سیمید محض باشد و از این هر گزین ایچر بر شوک خار طوط بود
نهایت ستوده باشد و گاه باشد که درین سرگرم استخوان صحیح بایند و دی لغایت عجیب اثر است و در حوصل این
آورده اند که تعلیق دی از خوردن ش نافع تر است و کلوا و نیزند یا بر کنند لیکن این استخوان باید که بر ابرام باشد
اگر برین استخوان غلافی گیرند از پوست پانگ یا پوست گوزن یا پوست بوی که دیر اگر دریده بود و بر عمل کند
اند و حصر او است که شکم نفخ مانند زانی طویل خوابد و بود خواهد بی دروین حصر عام است از تولیع علاج با توچه
در تولیع است رفع فیض نمایند بحسب رعایت علاج و این دو مفید است ایچر در و در بنفشه رب است آورده اصل استوس
از هر یک جزوی بنیزند و مسا نمایند و غرض از شرب و غرض با اعل که دره بنده تا و بر شوک طبع ابل کند و باشد که ترید
و سفیاج نیز غل سندن اگر مانع نباشد فصل اندرین آن یعنی که درم درین و طبعیت بلعی که در معده متعفن شود و متولد گردد
و انواع او چهار است قسم اول آنکه شکی است حیاتی دی در زود و باید که چوب بکند و از این نوع در معده علیا تولید کند و
او متعفن است منع فیض سردی لطافت و مریه و تشنگی و کالی و بریم سایدن دندان در خواب و حساس و غده و
نفع در فم و فیتن حرکت تصاعده بنام سوسوی منوع و اگر سنگی و در بدن آن قبی یا در بارز حیانا و قلت بر زرد
تشنگی طبع و در عت جوش و زخاخ لطین چنانچه در استسقا میشو و باشد که از زکات موزیه و خالوات تعقیب حیات
نفع سندی بنده و بزرگ نیست

در این مرض از جهت تشبیه همیشه و انقلاب المصطفی فرق
بیجا است که در ایلا دین ایچر لقی برید خالی از عفونت نبوده بلکه مل محض باشد و پوستها را که در قی برید و
از خوردن حموضات و جوشیده کند خللات انقلاب المصطفی که برکس است چنانچه در این گذر شده و گاه باشد
که این مرض از او برکرم و طعام سرد قاضی نمی سیمیدید که نشان اول قدم سبب است علاج از آنکه سباب
تولیع این مرض واحد است بحسب سبب ایچر دردی گفته ایم استعمال نمایند و دانند که در ابتدا این علامت نفع
کلی دارد غایت اگر حروف درم باشد یا درم موجود بود و شبی که کالی درم نباشد و دیگر آب پیوسته و خزان
بر حسب سبب طبعی عروق است اما چنانکه در او یا غذا را ملازم سبب باشد باید که دردی نباشد و آب نیم کار و غرض
یا با درم سیمیده وقتی که آن شی فاسد بیرون آید و بعد طبع را نرم سازند فاندره در ذکر دویه که با بخا صیبت
خوردن ان انواع تولیع را سود دارد و قوی بای پدید که شبت او در هله شک که در دم بریان و شناخ گوزن خور
ساخته شدید الشفع است و شناخ گوزن سوخته در صعب در کسایت دردی نشاید و اگر خور و اگر شربت
که از خوردن استخوان حاصل شده باشد بگزید با شرب یا با اعل آینه زد و بید نفع عجیب نباشد اما معرفت بکین
که که از خوردن استخوان حاصل شده باشد نیست که سیمید محض باشد و از این هر گزین ایچر بر شوک خار طوط بود
نهایت ستوده باشد و گاه باشد که درین سرگرم استخوان صحیح بایند و دی لغایت عجیب اثر است و در حوصل این
آورده اند که تعلیق دی از خوردن ش نافع تر است و کلوا و نیزند یا بر کنند لیکن این استخوان باید که بر ابرام باشد
اگر برین استخوان غلافی گیرند از پوست پانگ یا پوست گوزن یا پوست بوی که دیر اگر دریده بود و بر عمل کند
اند و حصر او است که شکم نفخ مانند زانی طویل خوابد و بود خواهد بی دروین حصر عام است از تولیع علاج با توچه
در تولیع است رفع فیض نمایند بحسب رعایت علاج و این دو مفید است ایچر در و در بنفشه رب است آورده اصل استوس
از هر یک جزوی بنیزند و مسا نمایند و غرض از شرب و غرض با اعل که دره بنده تا و بر شوک طبع ابل کند و باشد که ترید
و سفیاج نیز غل سندن اگر مانع نباشد فصل اندرین آن یعنی که درم درین و طبعیت بلعی که در معده متعفن شود و متولد گردد
و انواع او چهار است قسم اول آنکه شکی است حیاتی دی در زود و باید که چوب بکند و از این نوع در معده علیا تولید کند و
او متعفن است منع فیض سردی لطافت و مریه و تشنگی و کالی و بریم سایدن دندان در خواب و حساس و غده و
نفع در فم و فیتن حرکت تصاعده بنام سوسوی منوع و اگر سنگی و در بدن آن قبی یا در بارز حیانا و قلت بر زرد
تشنگی طبع و در عت جوش و زخاخ لطین چنانچه در استسقا میشو و باشد که از زکات موزیه و خالوات تعقیب حیات
نفع سندی بنده و بزرگ نیست

مجلس عمومی در روز ۱۳۰۲

[illegible]

در این صفت پس غایت حیات
که در شکم باشند بیرون نهند
بگرا علیل از خون در کار
نمایند صفات صفات آن
و در سرس با بوی نچسبند
هفت درم برگ شفا لویک
کف بپوشانند در یک کاس
تا نصفی بماند صاف که در بگذارد
روغن صاف و نوره عمل نمایند
نوسید که برگ غلیظ برگ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

باشد و بول غشالی نیز مثل آن که گوشت نازد در دست باشد و اگر زمانی برانند و خوب کند و بر سر بول
گفت باید پدید آید امتیاز غشاله بول گاه است که غذا و جگر بهضم نشود باشد و اگر قبل از این بهضم بول
مالی باشد که اقال شجاع الاسباب استلال بر سبب جبه از وجود و تقدیر وی توان کرد و علاج اگر سوی مزاج
سبب باشد و تبدیل مزاج که شود بحسب حار و بروده و در مادی تحقیر و مقدم دارند بر نفی ماده نیکوترین نفی
و این حالت فصد با سلیق است بخلاف دفع اسهال و در رات که علت بجا بول بسیار و سبب سح میگردانند
تحقیق کرده باشد و قدری نفوس عضو باقی باشد چیزی از موره نفع تمام نمیشد و کنگل مثل ناصورت نباشد
نیز نه از آنکه پس از موره از مجاری بول با معای آرد و اما از آنکه بعضی چیزی از او خالی اندازد و شست چیزی از موره
بجاری بول هم نمیشد که لا یشغی و چه که صنعت با حرارت را نمیشد و هم از این کنگل را منی حصاره
نکاله التیش صنعت عربی با یک ساقه باشد و لسان محل نباشد و سرکه و روغن گل بر کمر پوشانند و منحل
و این سرخ و آفات و اراک آن سبب آب آن خفته نهادن و اینجکه صنعت از بروت باشد چیزی که گرم باشد
و به مزاج ذکر یافته و چه در تخمین افراد کنند که مزاج سبب است بلکه مزاج است ال حرری و از آنکه نفع غیر از سبب
گرد و ظاهر است که گرمی بسیار و مع مجاری جاذب نیست و این بر فرد صنعت کرده و اگر صنعت کرده باشد
آن باشد علاج او از منحل نرال جویند و اگر سبب صنعت کرده تسامع مجاری تبخیر کنند اگر گوشت او بود و علاج
است که به منع اسباب کوشند و بعد از جهت باز و تقویت اغذیه خمریه تا فضا ندادل نمایند و فلب
و زور و دبی افکند و برای رخصه که بهزال الکلیه که یافته بمل آزند و باید داشت که چون لبوب نفع تمام دارد
و هیچ چیز بهتر از شیرش و شیر شتر نیست خامه اگر گل منی و مانند آن چیزهای قابض با شیرهای نکرده و نیزند
گفته اند که غلغلیاری با شیر تبخیر نفع است محمد بن ذریا گفته اند که اگر اطراف خست اکلور از بند و آبیکه از بید
بگیرند و در این آب آنکی نمک بر کنند و بر زهر خرد و به چهار پهای کرده و بر بدترین اغذیه صنعت بکنند و آبیکه
که با دانه موز و به کرده بر ساخته باشند و کله چکه با ترشی نخته باشند و کنگل شیر و برنج و سوبق که
از جو کنند هم ترتیب داده باشند فصل اندر ریج الکلیه آن باد است غلیظ که در نوازی کرده
تواند که از اغلاط غلیظه و از آن باز و وی در پشت و در کرده حاصل شود مع التمد و خلط است او چه غلظ
و حوالی که گاه است که گران و بد و آن آشامک کرده و ایضا فاضله این باد است که در شکم می و حال است
و آبیکه بهضم نیک افتد و جمع و دهد که اگر در علاج هر آنچه در خروج بمل ماده با بود و مع ذلک است شیرین

[illegible]

170

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و با حبه زردا بخامبر دارند و فروخته اند و چنان بکشد و بفرستد تا که رنگ در شان آید و اگر درین اشاحت
ارحاء نرمی مجری از تخم خطمی و لثان و حلبه حب کشته و روغن زردا تخم حبه کنند در معاد و مغر فوس با این
حل کرده و روغن بادام تخم حبه بوشانند بهتر باشد و هرگاه رنگ در شان آید و خود بدین آید و در مجری قضیب
مانند بر این وقت است که قضیب در آب گرم نهند و لعابهای مناسبت و غیره با هم موافقت نکند و زیاده را
چکانند و آهسته آهسته از کف دست آلت را ببالند تا تمام که رنگ برین آید و اگر درین کام حبیب تعلق حصه از
در زنبه کند و بیاض فصد شود و قلوب نیاید و مندر و جز آن هر چه بخورد و چون دوا و لعابهای و شربها و تریاقی که در
قوت اضمین مانده باشد و گاه باشد که رنگ از مجری قضیب هیچ چیدم آید و از شده در دوا اعتبار لعل خوف بدک
روی نماید و در بحالت اندوختگی ناکر نیست تا شگافه رنگ را برین آرد و جایگاهش جز آن میدانند
ذکر داد و به جهت اسهال درین مرض بکار آید پستان بخیر اصل السوس خطمی بچکانند و مغر فوس و تخمین آید
ذکر داد و به جهت ادرار بکار برند آنچه گرم است تخم کرفس بادیان انیسون معطر شوند و با پیون تخم سیر دست
تخم خیاری و حبه و نهند و نه تخم کدو و کالنج و آنچه معتدل است پریاوشان فو و تخم خربزه و از اینها هر چه مناسب
باشد برین لیکن در اوقات گاه باید داد و نه همیشه که دوام و ضرر دارد و بیان او و به نفع شک پود و نه فستقین
کرفس و تخم پیون و تخم خار و تخم کدو و بادبان مذاب بری و تخم خیار و تخم و پریاوشان بود و در دوا از این
مجموع سازند خواه اوصاف سفوف و کنجش غصلی که از اصول بنویسند و نه چوصا سازند نفع تمام دارد و دوا
که سمست بید الله و صفاه و شانه در کباب و دوا و اقرب در مال و از این آبکی که همچون غبار نماند و گوشت
و اما غوا و بطوس که سمست به ابو اغضل آن مرغیت که دنبال از دارد و چون برین نشیند دم برین نیند تا که
نشسته است به یک ازین جهت اقیقت صفاه مفید است به چون که داند بخیزد و چون جرم بود با شیه و تخم خیاری خربزه
نفع تمام دارد و چون عرق بغایت مفید است صفت همچون جرم بود و رنگ که به شانه بریزد و تخم کدو و تخم خیار
تخم خربزه و تخم کدو و تخم کالنج از هر یک تخم جرم بود و تخم خیار و تخم کدو و تخم کالنج و تخم خیار و تخم کدو
صفت همچون عرق خاکستر و قرب سه دم و نیم تخم لایک دم و نیم تخم کدو و نیم تخم کدو و نیم تخم کدو و نیم
کالنج تخم جرم و نیم تخم جرم چهار دم و نیم تخم با عسل نشیند و آبکی باب کرفس و کدو نیم انگ
فانده آب سرد و در میان لعاب بر نهاده و درن گاه گاه منع شود و نه نماید و فستقین بکشد و در دوا و در
بر شمشیر دارد و بهترین ترابری و تخم جرم است و تقویه معده و در خلط کرم ریاضت کردن و بجام معتدل و افین

2

15

1992

20

بینی

و اگر بنا بر فصل اندر هر دو سه شش بول و این چهار نوع است نوع اول آنکه بیضی بگریه باشد یا بیضی
 قرمز گریه باشد یا شانه آید پیدا شود و جریه قروح کرده و این که بیضی است و قبح مبارک کنند نوع دوم آنکه
 جگر گرم شود و صفرا غالب آید و بدین سبب لکجه و بوی قریه گیرد و حرقت احد اعضاء و است که بول نگین آید و
 قشور روی بیاض شود و بیاض را حراره پیدا بود و احتمال آید و با غلبه گرم و جزان کوبی و در علاج لکجه بول
 و بهر آنکه شیر خورده و کاه بود و شیر خشک باشد و بوی قریه نباشد و بزرگوار و مال الشعیر و شیر تخم خیارین مانند آن بخورند
 بیضی نیم شب روغن بادام روغن کدو و جزان هر چه در کلمه غالب و تناول کنند و شیر خشک و شیر و بول
 بهر نیزند و بدانند که جماع ضرر تمام دارد و در علاج این عرض تمام نمایند که چون بر ماند مجربند و قروح شانه و قصبه و آنجا
 که ماکه بسیار باشد تعدیل کفایت نموده و تقویت بدهند و قوی و تقویت حاجت آنجا در سه روز مران جگر که در کوشش
 نمایند و شیان بیضی شیر عورت حل کرده با روغن کل یا بادام گشوده در احلیل چکانند نفع دارد و بعد از آن که
 اینک و برز النبیج با دونه سیاق زرد و جزان آمیخته تواناد نوع سوم آنکه رطوبتی که بر کفایت بیاض و تغییر مجوی
 مجاری بول ملتهب است معقول شود از شرب درات و بهر چاره باید این امر که محل آن لکجه با چون کثرت جماع باشد
 آن علامتی است که بیضی است و جفاف بیاض را حرارت و جزان نابون علاج بقدری است که تغییر مجوی بیاضی
 بیضی شیر زنان احلیل چکانند و دیگر البه مغرب است که ذکر آنجا تناول نمایند نوع چهارم آنکه قرح مجوی قصبه و قریه
 شود و ظاهر است که چون بول بر قرحه که بول ذاع آرد و علما او است که در بول آید و در موضع قصبه بیاض لازم
 باشد در جاکاه قرحه و قریه بیاض در قرحه شانه است که اگر قرحه در شانه بول قریه المقدار و کثیره البه باشد
 لیکن لک علاج قرحه قصبه بالاستقلال بیان خواهد یافت فصل اندر احتیاج ببول در این رخت است
 و هر یک گفته آمد و باید دانست که احتیاج ببول اگر مضطرب بود بحدی که هیچ بر نیاید آنرا سر کنید و اگر نه
 قسم اول آنکه درم کرده باشد یا حصه اینها یا جو چوئی مده در شانه یا ریح المشانه محدث احتیاج شود و آه
 مع علامات و علاج بیان کرده شد قسم دوم آنکه گوشت یا دانی در مجاری بول بود و احتیاج ببول در این
 است که بعد از مال قروح مجاری بول عارض شود و این اکثر نیست و کاه باشد که بدو و قسم سوم آنکه گوشت
 در مجاری ریزد و در مجاری گوشت آید در مجری بود که فیما بین کرده و شانه است یا در آن منفذ
 که میان جگر و کده است نقل و گزنی کمتر و در شانه از بول کوبی دهد و اگر گوشت آید در مجری قصبه
 گزنی و سحبی شانه گزنی عارض شود و مضطرب پیدا بود و با حمله اکثر است که این گوشت را بید

بنا بر فصل اندر هر دو سه شش بول و این چهار نوع است
 نوع اول آنکه بیضی بگریه باشد یا بیضی قرمز گریه باشد
 یا شانه آید پیدا شود و جریه قروح کرده و این که بیضی است
 و قبح مبارک کنند نوع دوم آنکه جگر گرم شود و صفرا غالب آید
 و بدین سبب لکجه و بوی قریه گیرد و حرقت احد اعضاء و است
 که بول نگین آید و قشور روی بیاض شود و بیاض را حراره پیدا بود
 و احتمال آید و با غلبه گرم و جزان کوبی و در علاج لکجه بول
 و بهر آنکه شیر خورده و کاه بود و شیر خشک باشد و بوی قریه نباشد
 و بزرگوار و مال الشعیر و شیر تخم خیارین مانند آن بخورند
 بیضی نیم شب روغن بادام روغن کدو و جزان هر چه در کلمه غالب
 و تناول کنند و شیر خشک و شیر و بول بهر نیزند و بدانند
 که جماع ضرر تمام دارد و در علاج این عرض تمام نمایند
 که چون بر ماند مجربند و قروح شانه و قصبه و آنجا که ماکه
 بسیار باشد تعدیل کفایت نموده و تقویت بدهند و قوی و تقویت
 حاجت آنجا در سه روز مران جگر که در کوشش نمایند و شیان
 بیضی شیر عورت حل کرده با روغن کل یا بادام گشوده در احلیل
 چکانند نفع دارد و بعد از آن که اینک و برز النبیج با دونه
 سیاق زرد و جزان آمیخته تواناد نوع سوم آنکه رطوبتی که بر
 کفایت بیاض و تغییر مجوی مجاری بول ملتهب است معقول شود
 از شرب درات و بهر چاره باید این امر که محل آن لکجه با چون
 کثرت جماع باشد آن علامتی است که بیضی است و جفاف بیاض را
 حرارت و جزان نابون علاج بقدری است که تغییر مجوی بیاضی
 بیضی شیر زنان احلیل چکانند و دیگر البه مغرب است که ذکر
 آنجا تناول نمایند نوع چهارم آنکه قرح مجوی قصبه و قریه
 شود و ظاهر است که چون بول بر قرحه که بول ذاع آرد و علما او
 است که در بول آید و در موضع قصبه بیاض لازم باشد در جاکاه
 قرحه و قریه بیاض در قرحه شانه است که اگر قرحه در شانه بول
 قریه المقدار و کثیره البه باشد لیکن لک علاج قرحه قصبه بالاستقلال
 بیان خواهد یافت فصل اندر احتیاج ببول در این رخت است و هر یک
 گفته آمد و باید دانست که احتیاج ببول اگر مضطرب بود بحدی که
 هیچ بر نیاید آنرا سر کنید و اگر نه قسم اول آنکه درم کرده
 باشد یا حصه اینها یا جو چوئی مده در شانه یا ریح المشانه محدث
 احتیاج شود و آه مع علامات و علاج بیان کرده شد قسم دوم
 آنکه گوشت یا دانی در مجاری بول بود و احتیاج ببول در این است
 که بعد از مال قروح مجاری بول عارض شود و این اکثر نیست و کاه
 باشد که بدو و قسم سوم آنکه گوشت در مجاری ریزد و در مجاری
 گوشت آید در مجری بود که فیما بین کرده و شانه است یا در آن
 منفذ که میان جگر و کده است نقل و گزنی کمتر و در شانه از بول
 کوبی دهد و اگر گوشت آید در مجری قصبه گزنی و سحبی شانه
 گزنی عارض شود و مضطرب پیدا بود و با حمله اکثر است که این
 گوشت را بید

بنا بر فصل اندر هر دو سه شش بول و این چهار نوع است
 نوع اول آنکه بیضی بگریه باشد یا بیضی قرمز گریه باشد
 یا شانه آید پیدا شود و جریه قروح کرده و این که بیضی است
 و قبح مبارک کنند نوع دوم آنکه جگر گرم شود و صفرا غالب آید
 و بدین سبب لکجه و بوی قریه گیرد و حرقت احد اعضاء و است
 که بول نگین آید و قشور روی بیاض شود و بیاض را حراره پیدا بود
 و احتمال آید و با غلبه گرم و جزان کوبی و در علاج لکجه بول
 و بهر آنکه شیر خورده و کاه بود و شیر خشک باشد و بوی قریه نباشد
 و بزرگوار و مال الشعیر و شیر تخم خیارین مانند آن بخورند
 بیضی نیم شب روغن بادام روغن کدو و جزان هر چه در کلمه غالب
 و تناول کنند و شیر خشک و شیر و بول بهر نیزند و بدانند
 که جماع ضرر تمام دارد و در علاج این عرض تمام نمایند
 که چون بر ماند مجربند و قروح شانه و قصبه و آنجا که ماکه
 بسیار باشد تعدیل کفایت نموده و تقویت بدهند و قوی و تقویت
 حاجت آنجا در سه روز مران جگر که در کوشش نمایند و شیان
 بیضی شیر عورت حل کرده با روغن کل یا بادام گشوده در احلیل
 چکانند نفع دارد و بعد از آن که اینک و برز النبیج با دونه
 سیاق زرد و جزان آمیخته تواناد نوع سوم آنکه رطوبتی که بر
 کفایت بیاض و تغییر مجوی مجاری بول ملتهب است معقول شود
 از شرب درات و بهر چاره باید این امر که محل آن لکجه با چون
 کثرت جماع باشد آن علامتی است که بیضی است و جفاف بیاض را
 حرارت و جزان نابون علاج بقدری است که تغییر مجوی بیاضی
 بیضی شیر زنان احلیل چکانند و دیگر البه مغرب است که ذکر
 آنجا تناول نمایند نوع چهارم آنکه قرح مجوی قصبه و قریه
 شود و ظاهر است که چون بول بر قرحه که بول ذاع آرد و علما او
 است که در بول آید و در موضع قصبه بیاض لازم باشد در جاکاه
 قرحه و قریه بیاض در قرحه شانه است که اگر قرحه در شانه بول
 قریه المقدار و کثیره البه باشد لیکن لک علاج قرحه قصبه بالاستقلال
 بیان خواهد یافت فصل اندر احتیاج ببول در این رخت است و هر یک
 گفته آمد و باید دانست که احتیاج ببول اگر مضطرب بود بحدی که
 هیچ بر نیاید آنرا سر کنید و اگر نه قسم اول آنکه درم کرده
 باشد یا حصه اینها یا جو چوئی مده در شانه یا ریح المشانه محدث
 احتیاج شود و آه مع علامات و علاج بیان کرده شد قسم دوم
 آنکه گوشت یا دانی در مجاری بول بود و احتیاج ببول در این است
 که بعد از مال قروح مجاری بول عارض شود و این اکثر نیست و کاه
 باشد که بدو و قسم سوم آنکه گوشت در مجاری ریزد و در مجاری
 گوشت آید در مجری بود که فیما بین کرده و شانه است یا در آن
 منفذ که میان جگر و کده است نقل و گزنی کمتر و در شانه از بول
 کوبی دهد و اگر گوشت آید در مجری قصبه گزنی و سحبی شانه
 گزنی عارض شود و مضطرب پیدا بود و با حمله اکثر است که این
 گوشت را بید

او است که یک نرسد و نظم انحراف در وسط او رفته بر ششم محلی بر بند پس انحراف شود
 را در جوف بنویسد که در او رفته و در احکام صنایع سده و اگر دانند چنانکه بر او داخل نمایند و این بنویسد که
 منعی است بقا مایه در اصل و را در اندازانظرف که تقویت مایه اول قضیه است بعد از ششم بر ششم اگر که در جوف
 بسته اند و سر دیگر بیرون باشد بقوت تمام یکشدگی با رگی تا جبهت ضرورت ظاهر در جوف اول بر بیرون
 و باید که پیش از استعمال قنایه ازین فرایند تا ملین حاصل شود و اگر چیزی میجو یا تند بر سر وجود گذارند و بکنند باشد که
 آیه پیش بود برین اید یونین عمل نسبت به اول فصل از در تقطیع بول این نیز چند قسم است نظم اول که بول
 پذیرد و ب اعطای گرم و علامت است و نیش و زردی است در بخار بر خاستن و انقیاض است جاع و تناول و اغذیه و گرم
 و لغوی یا صحت حادث شود و مشیره و زمان گرم دیگر خراج بر جوان بیدارید علاج کثیر و کثیفهای بار چون خنک و گرم
 و که در خشکاش و کابو خیارین تریز بوشند و در کمال بول بار دیا کرده مار که در بلوخیه و کاسنی و کاهود که در و مانند
 تناول کنند و شرب شربت بنفشه و شربت خنکاش سودا در صفت قرص ماسک البول بار و بلای کثیر شربت
 حاض کل ارمنی صندل گلاب صمغ عربی کوفته بخیه یک سو از اصر از نهم دم انکه قوت ماسکه ضعیف شود و
 صفت جرم نشاند یا سردی خراج او یا به سبب شرفای عضله که طیف نشانه است و علامت او سپیدی بول
 و تقدم تدابیر مبرده و حرقت و عطش نابودن گاهی بول خبی یا خیار بیرون آمدن علاج همچون بای گرم چون
 شرو و لیس طیف لعل که بر جوارش گذرد و بخور یا بعضی قوا بعض چون جبهت بلوط چرب الا شل و خندان خرم خون
 تمام دارد و در اطراف لعل خنجر سرد با خنجر سرد یا بخور یا بخت سودمند است و ماسک البول بار که تلک و انحراف و غیر
 در تخمین نشاند و جلای افشست و در غن بیدار خنجر خوردن و مالیدن و مویهای بر غن بنیق بار و غن با و ام حل نشاند
 در اصل چکاندن و در بر بر و شستن کثیر النفع است صفت قرص ماسک البول بار بلوط و کند از هر یک دم
 سعد و قرحه و خولجان و اس و ج و کبر یا از هر یک نشانی نرم کوفته و در دم مل نمایند به شرب کهنه یا شات یا آب
 حلقه و از نه بکشتال هر روز خوردن نفع دارد و آب که در و او دینه گرم باشد مفید است قسم سوم که در دم با صفت یا بخور
 از جیاج و الدم یا قروح یا جرب که در نشاند و قنایه یا جیاج نشاند و در آن که در شرب البول گفته شد موجب تقطیع گردد
 و علامت و علاج او از عشر البول جوید فصل اندلس البول و وی است که بول بول یا زاده بیرون آید و آن که
 قسم است قلم اول که نشاند یا عضله که خط او است سرخی شود بواسطه غلظت و در طوبیت و علامت او سپیدی بول است
 و عدم حرقت و جلد علامت است و بی خراج بار و پیدای بودن این قسم در اکثر بیماریهای سرد و در علامت شود علاج چنانکه در کتب

تا بعضی در میان ایشان و بعضی در میان ایشان است و بعضی در میان ایشان است
چون حضرت بلوفا و سبب ایشان است که سبب ایشان است و بعضی در میان ایشان است
بالت و بهترین چیز است و سبب ایشان است که سبب ایشان است و بعضی در میان ایشان است
در شاه بلوفا و سبب ایشان است که سبب ایشان است و بعضی در میان ایشان است
و در دشت را بنحیصیت فایده مند گفته اند و سبب ایشان است که سبب ایشان است و بعضی در میان ایشان است
بویوح ضرب یا قطعه دایره است که سبب ایشان است که سبب ایشان است و بعضی در میان ایشان است
رباطهای نشانده ایجاد و علامت او نیز باید شدن و سبب ایشان است که سبب ایشان است و بعضی در میان ایشان است
آنکه با لایب حال باشد و سبب ایشان است که سبب ایشان است و بعضی در میان ایشان است
است علاج اور و قوام است و گاه باشد که زوال و قوام موجب سرالعمل گردد و آنچه در وی زوال و قوام داخل بود
علاج او چندین است بعضی بخارج و بعضی بفرست قسم سوم آنکه سور خارج گرم مغلوبه نشانده عارض شود و علامت او دراز
مزاج است و قوام در نگین و نخیلهای گرم ضرب بافتن علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
سازند و در چند آنچه در زیا بطیس گرم و گلاب و صندل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
نشانده چون رحم ذات و در غلبه بر پیوسته و در آن یک نشانده نشانه و در آن و صندل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
نشانده که از این نخل است که ناز از نخل تمام نخل بر پیوسته و در آن یک نشانده نشانه و در آن و صندل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
استعمال در است چون شراب خربزه و در آن باعث سلس برول شود علاج ترک سبب گفته و بعد اگر آب
بچیزی موانع تعدیل نمایند قسم ششم آنکه خلط نشانده سبب ایجاد شود و آن نخل است که ناز از نخل تمام نخل بر پیوسته و در آن یک نشانده نشانه و در آن و صندل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
اندر برول کردن و فرست و سبب که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
عضله برداشته شد که نخل از نخل جدا کنند که مرض نخل که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
زوال گیرد و نخل در میان حلقی است که نخل از نخل جدا کنند که مرض نخل که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
سرد و تر باشد و در نخل در میان حلقی است که نخل از نخل جدا کنند که مرض نخل که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
تا نخل از نخل جدا کنند که مرض نخل که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
نخل از نخل جدا کنند که مرض نخل که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
نخل از نخل جدا کنند که مرض نخل که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام
نخل از نخل جدا کنند که مرض نخل که گاه بسیار از قند علاج از بل و شیر و گلاب و گل و صندل و خرفه و تخم کباب و قوام

[illegible][illegible]

اجزاء مساوی حسین
شیرازی سرور هم با کوفه
شیرازی یا شرب شیرین
۲۰ قصب یا خند
خون شک عازم
بار بار یکا شو بدو ف زمین
باد و ف یا حسین آینه عذاب
نقدگر که جیب نفوس قصب
انواع عام در این نوع

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

مجلسه اول

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بخت بدو که در غربی
 آمد و در کج بخت که از آن است
 و در بختی از آن بدست
 بعد از آن که هر دو که در بخت
 مجری که در میان یکین و دین
 می آمد و آن که در بخت
 دارد که هر دو که در بخت
 مجری و دین که در بخت
 و در بختی که در بخت
 و در بختی که در بخت
 و در بختی که در بخت

مجلس شورای ملی

بسمه تعالی که در وقت اولی که قیامت بزرگ کند و باید دانست که بزرگی آن طولانی است و در این جوانی و
ایام نوجوانی بن خود گذرد و در هر گیتی قیامت رتبه بند و مکر و عرض و حق و سبب بزرگی انواع است یکی آنکه
است و چنانچه در خبر خوش بیان شده که سرخ شود بعد از آن و غنای آن سبب خاصه و حق و مورچه طلا نماید
مسامحت کند و نگذارد آن خون مخزن گلیلی بر عقب آن زفت طلا نماید تا خون در آنجا منعقد گردد و باید
این عمل مکرر گشت تا محیط تمام گردد و دیگر آنکه قیامت باب گرم بشوید و بر وزن لبان مکرر چرخ کند
و دیگر آنکه بر وزن بیت علی الدوام الش بهند بزرگی اردو یک آنکه باب کرس مکرر بشوید و دیگر آنکه بر وزن
گویند مکرر چرخ کند و دیگر آنکه غزلی علی شکست بخون بسایند و بالند شمع از این استعمال علی
ز لویگو مکرر که ز لوراد را چرخ کند و بی شک نشده باشد اندازند و نیک بختی با بیشتر در این پس آورند و
بسیارند و طلا نمایند و اطباء گفته اند بر حضور که بخوبی فریب کند نخست آنرا مالش دهند و آب گرم بر آن بزنند و
بندید و آنرا بزنند پس رفت بروی طلا سازند و هرگاه افتاد و در این تیسر را بزنند تا آنچه خدش است بماند
بجای نماند و در وقت حالینوس علاج نجاستی فلان یا فلان لاله بدهد علاج یو یا فو یا فمت لاله و فمت فو
زمان سیر صفت و وزن مورچه مورچه و از صفت دیگر گیرند و بار و غنیمت و شیشه اندازند و سر
حکم کنند و اندر سر کین گویند یک و زو یک شش فن نمایند و سیالانید و بر باخون طلیل همانند عظم آورده و وقت
مباشرت بفرایند و دیگر ترا کبیرین باب بسیار است اما در جای حق که به بیشتر از کل است اینست و در وقت
و کیفیت جمیع اوقات در این شش مثل است بر چند نوع اما قاعده بهترین اوقات ای جمیع است که طلا
معه گذشته باشد و معضم اول ثانی تمام شده باشد و آنکه معضم ششمی و معضم هفتمی یکسان است آنرا
معین آن که در یکسبب گفته می آید که معضم هفتم را باید که بعد از غذا صفت ساعت نگذرد و جمیع
مثلا اگر عادت طعام خوردن وقت نماز پیشین باشد بعد از نماز استعمال نیکار و اولی تر بود و بعد علی
که التفات نباید کرد بر قول که وقت جمیع بعد تمامی معینها قرار داده اند زیرا که اینوقت جمیع باشد و
محققان وی تجربه بر آن اند که نیکوترین وقت است که طعام در معده خورده باشد اما تا به زود گذشت
زیرا که جمیع بر علوم معده بعایت مفسرت و علیه اما و نیز از است که بساط بسیار است و گاهی به سبب که در
صادق بود و او عینه منی معنی قهقهه های آن قوی و سالم و است انتشار پذیرفته بی حد و است با معنی مثل خواب
جمیع در وقت و ملاحتی بجز این امثال اینها و باید که درین کار وقت یکم شروع کنند

بسمه تعالی که در وقت اولی که قیامت بزرگ کند و باید دانست که بزرگی آن طولانی است و در این جوانی و ایام نوجوانی بن خود گذرد و در هر گیتی قیامت رتبه بند و مکر و عرض و حق و سبب بزرگی انواع است یکی آنکه است و چنانچه در خبر خوش بیان شده که سرخ شود بعد از آن و غنای آن سبب خاصه و حق و مورچه طلا نماید مسامحت کند و نگذارد آن خون مخزن گلیلی بر عقب آن زفت طلا نماید تا خون در آنجا منعقد گردد و باید این عمل مکرر گشت تا محیط تمام گردد و دیگر آنکه قیامت باب گرم بشوید و بر وزن لبان مکرر چرخ کند و دیگر آنکه بر وزن بیت علی الدوام الش بهند بزرگی اردو یک آنکه باب کرس مکرر بشوید و دیگر آنکه بر وزن گویند مکرر چرخ کند و دیگر آنکه غزلی علی شکست بخون بسایند و بالند شمع از این استعمال علی ز لویگو مکرر که ز لوراد را چرخ کند و بی شک نشده باشد اندازند و نیک بختی با بیشتر در این پس آورند و بسیارند و طلا نمایند و اطباء گفته اند بر حضور که بخوبی فریب کند نخست آنرا مالش دهند و آب گرم بر آن بزنند و بندید و آنرا بزنند پس رفت بروی طلا سازند و هرگاه افتاد و در این تیسر را بزنند تا آنچه خدش است بماند بجای نماند و در وقت حالینوس علاج نجاستی فلان یا فلان لاله بدهد علاج یو یا فو یا فمت لاله و فمت فو زمان سیر صفت و وزن مورچه مورچه و از صفت دیگر گیرند و بار و غنیمت و شیشه اندازند و سر حکم کنند و اندر سر کین گویند یک و زو یک شش فن نمایند و سیالانید و بر باخون طلیل همانند عظم آورده و وقت مباشرت بفرایند و دیگر ترا کبیرین باب بسیار است اما در جای حق که به بیشتر از کل است اینست و در وقت و کیفیت جمیع اوقات در این شش مثل است بر چند نوع اما قاعده بهترین اوقات ای جمیع است که طلا معه گذشته باشد و معضم اول ثانی تمام شده باشد و آنکه معضم ششمی و معضم هفتمی یکسان است آنرا معین آن که در یکسبب گفته می آید که معضم هفتم را باید که بعد از غذا صفت ساعت نگذرد و جمیع مثلا اگر عادت طعام خوردن وقت نماز پیشین باشد بعد از نماز استعمال نیکار و اولی تر بود و بعد علی که التفات نباید کرد بر قول که وقت جمیع بعد تمامی معینها قرار داده اند زیرا که اینوقت جمیع باشد و محققان وی تجربه بر آن اند که نیکوترین وقت است که طعام در معده خورده باشد اما تا به زود گذشت زیرا که جمیع بر علوم معده بعایت مفسرت و علیه اما و نیز از است که بساط بسیار است و گاهی به سبب که در صادق بود و او عینه منی معنی قهقهه های آن قوی و سالم و است انتشار پذیرفته بی حد و است با معنی مثل خواب جمیع در وقت و ملاحتی بجز این امثال اینها و باید که درین کار وقت یکم شروع کنند

بسمه تعالی که در وقت اولی که قیامت بزرگ کند و باید دانست که بزرگی آن طولانی است و در این جوانی و ایام نوجوانی بن خود گذرد و در هر گیتی قیامت رتبه بند و مکر و عرض و حق و سبب بزرگی انواع است یکی آنکه است و چنانچه در خبر خوش بیان شده که سرخ شود بعد از آن و غنای آن سبب خاصه و حق و مورچه طلا نماید مسامحت کند و نگذارد آن خون مخزن گلیلی بر عقب آن زفت طلا نماید تا خون در آنجا منعقد گردد و باید این عمل مکرر گشت تا محیط تمام گردد و دیگر آنکه قیامت باب گرم بشوید و بر وزن لبان مکرر چرخ کند و دیگر آنکه بر وزن بیت علی الدوام الش بهند بزرگی اردو یک آنکه باب کرس مکرر بشوید و دیگر آنکه بر وزن گویند مکرر چرخ کند و دیگر آنکه غزلی علی شکست بخون بسایند و بالند شمع از این استعمال علی ز لویگو مکرر که ز لوراد را چرخ کند و بی شک نشده باشد اندازند و نیک بختی با بیشتر در این پس آورند و بسیارند و طلا نمایند و اطباء گفته اند بر حضور که بخوبی فریب کند نخست آنرا مالش دهند و آب گرم بر آن بزنند و بندید و آنرا بزنند پس رفت بروی طلا سازند و هرگاه افتاد و در این تیسر را بزنند تا آنچه خدش است بماند بجای نماند و در وقت حالینوس علاج نجاستی فلان یا فلان لاله بدهد علاج یو یا فو یا فمت لاله و فمت فو زمان سیر صفت و وزن مورچه مورچه و از صفت دیگر گیرند و بار و غنیمت و شیشه اندازند و سر حکم کنند و اندر سر کین گویند یک و زو یک شش فن نمایند و سیالانید و بر باخون طلیل همانند عظم آورده و وقت مباشرت بفرایند و دیگر ترا کبیرین باب بسیار است اما در جای حق که به بیشتر از کل است اینست و در وقت و کیفیت جمیع اوقات در این شش مثل است بر چند نوع اما قاعده بهترین اوقات ای جمیع است که طلا معه گذشته باشد و معضم اول ثانی تمام شده باشد و آنکه معضم ششمی و معضم هفتمی یکسان است آنرا معین آن که در یکسبب گفته می آید که معضم هفتم را باید که بعد از غذا صفت ساعت نگذرد و جمیع مثلا اگر عادت طعام خوردن وقت نماز پیشین باشد بعد از نماز استعمال نیکار و اولی تر بود و بعد علی که التفات نباید کرد بر قول که وقت جمیع بعد تمامی معینها قرار داده اند زیرا که اینوقت جمیع باشد و محققان وی تجربه بر آن اند که نیکوترین وقت است که طعام در معده خورده باشد اما تا به زود گذشت زیرا که جمیع بر علوم معده بعایت مفسرت و علیه اما و نیز از است که بساط بسیار است و گاهی به سبب که در صادق بود و او عینه منی معنی قهقهه های آن قوی و سالم و است انتشار پذیرفته بی حد و است با معنی مثل خواب جمیع در وقت و ملاحتی بجز این امثال اینها و باید که درین کار وقت یکم شروع کنند

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

الشيخ
الحسين
الحسين

۱۰۴۷

[illegible][illegible]

در سده او این غش را تمیز گویند و به یونانی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
است و این غش را تمیز گویند و به یونانی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
و این غش را تمیز گویند و به یونانی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
نزدیک هر دو منفذ یک خریطه گشته حقیقت پوشش شکم است اکنون ما بهیست قیل و فوق بشود که هرگاه شخصی بجهت
یا صیحه کند یا با بزرگان گیرد یا جزان از چاروی غش را آسید چون جمیع بر شکم بیرون می آید و احتیاج
نقص در سینه و مانند آن بود قلع آید و از قوت بار یون متاوی گردد و از دیرین نباشد بکی آنکه
بار یون شکافه شود و حاصل نافت یا نیز یا فرو تر از آن و پوست شکم سالم بود پس تریب در دو
که ساخت اوست در این شق در آید و از جایگاه خود بر آید و پوست شکم انجا را محجب خود بلند
سازد و این را فوق مراق اطن گویند و قی فوق شقی است که تریب شکم گویند و دم نکند و منفذ که در بار یون است که یکی از آن
یا سرد و گشاده شود و بی بی از سیلاب مذکور و خصوصا آنکه که طوبت مرتبه معاون باشد از این است
که این نوع بصیای بیشتر افتد و کثرت در طوبه فراجم و منفعت اعصاب هم در غشیه و کثرت حسه که در
الغضیه یا بار یون شکافه شود و از اینجا که فیما بین دو منفذ مذکور است یا بجهت خواه منفذ که گشاده
شود خواه بار یون از اینجا که شکافه گردد یا بی بی از اینجا فوق در کثرتش و در او اعلی الطلاق قیل گویند و منفذ
مرد است پس نازل تریب یا شقیل التریب گویند که در ده شب قبله لامع را خوانند و اگر با بود که اگر از قبله المسار
و جهو الاطبار قبله را آورده و قر و غیر گویند و اینجا که ماده غلیظه با شین فرود آید و غلیظه تر شود از افراد و اللجی گویند و
معضی قیل را به نزول تریب معار و باد غلیظه مخصوص دارند و او در راب و موطا طوبت مایخی و دوسوی
و مانند آن از این کلام در قیل و فوق تفاوت عموم و خصوص ظاهر شد که فوق عام است و قیل خاص بر هر که
فوق در اصطلاح اطباء اجازت است از السع آن و و جری که بالا این است و نزول چیزی در کس یا سگانه
بار یون از هر جا که شکافه شود پس اگر خوالی نافت شکافه شود فوق مراق اطن گویند و اگر در غوره ران
شکافه شود و چیزی از بالای میان مجامعت شود و بجهت که آید از فوق الاربعه گویند و اگر غلیظه تر شود و قیل نیز
خوانند پس قیل نمی باشد از فوق و بدانکه فوق الاربعه فوق مراق اطن نامان را بسیار افتد و قیل فوق شام
است و هر یک بقسمی که گفته اند انشاء الله تعالی و آنچه در اینجا مقصود قیل است و تریب فوق مراق اطن فوق الاربعه
نیز نوعی مدافعه اند که قیل اول از قیل لامع و علامت آنست که اندک اندک

عاشق نامه ملا علی قاری در بیان معانی و اسرار کتب معتبره در علم طب و طباطبائی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
است و این غش را تمیز گویند و به یونانی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
و این غش را تمیز گویند و به یونانی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
نزدیک هر دو منفذ یک خریطه گشته حقیقت پوشش شکم است اکنون ما بهیست قیل و فوق بشود که هرگاه شخصی بجهت
یا صیحه کند یا با بزرگان گیرد یا جزان از چاروی غش را آسید چون جمیع بر شکم بیرون می آید و احتیاج
نقص در سینه و مانند آن بود قلع آید و از قوت بار یون متاوی گردد و از دیرین نباشد بکی آنکه
بار یون شکافه شود و حاصل نافت یا نیز یا فرو تر از آن و پوست شکم سالم بود پس تریب در دو
که ساخت اوست در این شق در آید و از جایگاه خود بر آید و پوست شکم انجا را محجب خود بلند
سازد و این را فوق مراق اطن گویند و قی فوق شقی است که تریب شکم گویند و دم نکند و منفذ که در بار یون است که یکی از آن
یا سرد و گشاده شود و بی بی از سیلاب مذکور و خصوصا آنکه که طوبت مرتبه معاون باشد از این است
که این نوع بصیای بیشتر افتد و کثرت در طوبه فراجم و منفعت اعصاب هم در غشیه و کثرت حسه که در
الغضیه یا بار یون شکافه شود و از اینجا که فیما بین دو منفذ مذکور است یا بجهت خواه منفذ که گشاده
شود خواه بار یون از اینجا که شکافه گردد یا بی بی از اینجا فوق در کثرتش و در او اعلی الطلاق قیل گویند و منفذ
مرد است پس نازل تریب یا شقیل التریب گویند که در ده شب قبله لامع را خوانند و اگر با بود که اگر از قبله المسار
و جهو الاطبار قبله را آورده و قر و غیر گویند و اینجا که ماده غلیظه با شین فرود آید و غلیظه تر شود از افراد و اللجی گویند و
معضی قیل را به نزول تریب معار و باد غلیظه مخصوص دارند و او در راب و موطا طوبت مایخی و دوسوی
و مانند آن از این کلام در قیل و فوق تفاوت عموم و خصوص ظاهر شد که فوق عام است و قیل خاص بر هر که
فوق در اصطلاح اطباء اجازت است از السع آن و و جری که بالا این است و نزول چیزی در کس یا سگانه
بار یون از هر جا که شکافه شود پس اگر خوالی نافت شکافه شود فوق مراق اطن گویند و اگر در غوره ران
شکافه شود و چیزی از بالای میان مجامعت شود و بجهت که آید از فوق الاربعه گویند و اگر غلیظه تر شود و قیل نیز
خوانند پس قیل نمی باشد از فوق و بدانکه فوق الاربعه فوق مراق اطن نامان را بسیار افتد و قیل فوق شام
است و هر یک بقسمی که گفته اند انشاء الله تعالی و آنچه در اینجا مقصود قیل است و تریب فوق مراق اطن فوق الاربعه
نیز نوعی مدافعه اند که قیل اول از قیل لامع و علامت آنست که اندک اندک

عاشق نامه ملا علی قاری در بیان معانی و اسرار کتب معتبره در علم طب و طباطبائی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
است و این غش را تمیز گویند و به یونانی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
و این غش را تمیز گویند و به یونانی ویرا الملبس خوانند و در جمیع الملبس حکا و حکا است و در شمار دومی خارج است
نزدیک هر دو منفذ یک خریطه گشته حقیقت پوشش شکم است اکنون ما بهیست قیل و فوق بشود که هرگاه شخصی بجهت
یا صیحه کند یا با بزرگان گیرد یا جزان از چاروی غش را آسید چون جمیع بر شکم بیرون می آید و احتیاج
نقص در سینه و مانند آن بود قلع آید و از قوت بار یون متاوی گردد و از دیرین نباشد بکی آنکه
بار یون شکافه شود و حاصل نافت یا نیز یا فرو تر از آن و پوست شکم سالم بود پس تریب در دو
که ساخت اوست در این شق در آید و از جایگاه خود بر آید و پوست شکم انجا را محجب خود بلند
سازد و این را فوق مراق اطن گویند و قی فوق شقی است که تریب شکم گویند و دم نکند و منفذ که در بار یون است که یکی از آن
یا سرد و گشاده شود و بی بی از سیلاب مذکور و خصوصا آنکه که طوبت مرتبه معاون باشد از این است
که این نوع بصیای بیشتر افتد و کثرت در طوبه فراجم و منفعت اعصاب هم در غشیه و کثرت حسه که در
الغضیه یا بار یون شکافه شود و از اینجا که فیما بین دو منفذ مذکور است یا بجهت خواه منفذ که گشاده
شود خواه بار یون از اینجا که شکافه گردد یا بی بی از اینجا فوق در کثرتش و در او اعلی الطلاق قیل گویند و منفذ
مرد است پس نازل تریب یا شقیل التریب گویند که در ده شب قبله لامع را خوانند و اگر با بود که اگر از قبله المسار
و جهو الاطبار قبله را آورده و قر و غیر گویند و اینجا که ماده غلیظه با شین فرود آید و غلیظه تر شود از افراد و اللجی گویند و
معضی قیل را به نزول تریب معار و باد غلیظه مخصوص دارند و او در راب و موطا طوبت مایخی و دوسوی
و مانند آن از این کلام در قیل و فوق تفاوت عموم و خصوص ظاهر شد که فوق عام است و قیل خاص بر هر که
فوق در اصطلاح اطباء اجازت است از السع آن و و جری که بالا این است و نزول چیزی در کس یا سگانه
بار یون از هر جا که شکافه شود پس اگر خوالی نافت شکافه شود فوق مراق اطن گویند و اگر در غوره ران
شکافه شود و چیزی از بالای میان مجامعت شود و بجهت که آید از فوق الاربعه گویند و اگر غلیظه تر شود و قیل نیز
خوانند پس قیل نمی باشد از فوق و بدانکه فوق الاربعه فوق مراق اطن نامان را بسیار افتد و قیل فوق شام
است و هر یک بقسمی که گفته اند انشاء الله تعالی و آنچه در اینجا مقصود قیل است و تریب فوق مراق اطن فوق الاربعه
نیز نوعی مدافعه اند که قیل اول از قیل لامع و علامت آنست که اندک اندک

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
نقشبندیہ
تاریخ و جغرافیہ
ادبیات و فلسفہ
۱۳۲

[illegible][illegible]

درم رحم درم صلب بقدر اول و دیگر آن هر چه شود و ستم رحم و مانع نزول غنی جسم باشد و این نوع مستعد
 سستی است بر انقباض الرحم و هر یک از این شناخته می شود و کلی علاج از اسبب که سبب است که ممکن بود و اما
 فرو گذارند تا بافت و دیگران بخارج از رحم استیصال او منقضی نمیشود و اگر با این یا با دویه حادثا کال او این جهت نظر
 است نوع دوازدهم که قسم رحم از مقابل فرج منحرف شود و بر آن سبب در دوی منی در نیاید و عاقل است او را
 که به حکام حجامت رحم در گذرد و چون قابل به نکشتن منقضی گردد باید که کدام جهت مایل است و باشد که در فرج
 بول و غایب است و در دیگر آن سبب پوئید نیست و سبب او یا درم صلب است یا تا آنکه تقبض که در کشی
 رحم نمی تواند است که در گهگاهی شق وی پیدا آید یا بعد که در رباطها و یا یک شق عارض شود و است انقباض
 اختلاط غلیظه بر رباطات و اولیات آن و یا با کران بر دشت و جمیدن و در سیدن و چیزی گران کشیدن و در
 که در رحم گفته آید از مخدرات است علاج اگر سبب املا امتلا و استوار گها بود و مفید صاعن کند از جانب
 محاذی شق و مایه و اگر جهت تقبض تنگ است بود و صرفت بغیر مایه حقه گفته قیل الطبخ انجیر و یا بون و حله و الطرطم
 تخم کتان و تخم کنجد آینه در تخن یا بون و پیله و مالکیان هالند و برگ کرب بنجه و در تخن کنجد و پیله را کیان آینه
 صوف را بدان آلوده محول سازند و حمام طبخ و این جهت آنکه تقبض تنگ است رحم قطع تمام دارد و اگر موجب
 املا انقباض طوبات بود بر جسم جهت تقید و ایرادات بکار برند آفتاب به نگاه سبب ایل شود و میان با
 باشد باید که قابل یعنی وایه است کند از این نکشت تا که دهن رحم مقابل فرج آید و نکشت قابل باید که فقر و مایه
 شوم آلوده باشد تا در حمرا آسیب رسد و یکسانی ارجع شود نوع سیم و چهارم آنکه جسم از علت پاک
 باشد و بدن سالم اما از امور خارجی یا نفسانی چیزی بوقع افتاد که مانع استقرار لطفه یا تنین گردد
 و این چند گونه است یکی آنکه زن عیتر بر خیزد بعد از انزال و هنوز منی در رحم قرار گرفته باشد دوم آنکه
 خفیف کند یا جوع شدید کشد یا ستم شود یا مری از امور بدین یا نفسانی سوم آنکه ستم فراخ فایه یا کثرت
 جماع یا کثرت استقام اتفاق افتد و بدان سبب تنین ساقط شود اما ستم است فقر فرج جهت آن است که
 روده را ضعیف سازد و مجاورت آن فقر نیز ضعیف را می باید اما کثرت جماع از آنکه ستم را میکند رحم را
 بخارج بنا بر خست یا قی طبعی او بر خیزد یعنی ترشح بسیار و تنین را در ساقط میکند اما کثرت استقام آنکه
 مزلق و مرطوب است و هر چه تنین با ستم باقی بماند یا با کثرت نیز از رحم خارج قاید و امور نفسانی
 عصبانیت و خزن و فرج و اینها باعث عقد و قوطی شوند که عصبانیت از امور اخلاص و فرج نادر باشد

درم رحم درم صلب بقدر اول و دیگر آن هر چه شود و ستم رحم و مانع نزول غنی جسم باشد و این نوع مستعد
 سستی است بر انقباض الرحم و هر یک از این شناخته می شود و کلی علاج از اسبب که سبب است که ممکن بود و اما
 فرو گذارند تا بافت و دیگران بخارج از رحم استیصال او منقضی نمیشود و اگر با این یا با دویه حادثا کال او این جهت نظر
 است نوع دوازدهم که قسم رحم از مقابل فرج منحرف شود و بر آن سبب در دوی منی در نیاید و عاقل است او را
 که به حکام حجامت رحم در گذرد و چون قابل به نکشتن منقضی گردد باید که کدام جهت مایل است و باشد که در فرج
 بول و غایب است و در دیگر آن سبب پوئید نیست و سبب او یا درم صلب است یا تا آنکه تقبض که در کشی
 رحم نمی تواند است که در گهگاهی شق وی پیدا آید یا بعد که در رباطها و یا یک شق عارض شود و است انقباض
 اختلاط غلیظه بر رباطات و اولیات آن و یا با کران بر دشت و جمیدن و در سیدن و چیزی گران کشیدن و در
 که در رحم گفته آید از مخدرات است علاج اگر سبب املا امتلا و استوار گها بود و مفید صاعن کند از جانب
 محاذی شق و مایه و اگر جهت تقبض تنگ است بود و صرفت بغیر مایه حقه گفته قیل الطبخ انجیر و یا بون و حله و الطرطم
 تخم کتان و تخم کنجد آینه در تخن یا بون و پیله و مالکیان هالند و برگ کرب بنجه و در تخن کنجد و پیله را کیان آینه
 صوف را بدان آلوده محول سازند و حمام طبخ و این جهت آنکه تقبض تنگ است رحم قطع تمام دارد و اگر موجب
 املا انقباض طوبات بود بر جسم جهت تقید و ایرادات بکار برند آفتاب به نگاه سبب ایل شود و میان با
 باشد باید که قابل یعنی وایه است کند از این نکشت تا که دهن رحم مقابل فرج آید و نکشت قابل باید که فقر و مایه
 شوم آلوده باشد تا در حمرا آسیب رسد و یکسانی ارجع شود نوع سیم و چهارم آنکه جسم از علت پاک
 باشد و بدن سالم اما از امور خارجی یا نفسانی چیزی بوقع افتاد که مانع استقرار لطفه یا تنین گردد
 و این چند گونه است یکی آنکه زن عیتر بر خیزد بعد از انزال و هنوز منی در رحم قرار گرفته باشد دوم آنکه
 خفیف کند یا جوع شدید کشد یا ستم شود یا مری از امور بدین یا نفسانی سوم آنکه ستم فراخ فایه یا کثرت
 جماع یا کثرت استقام اتفاق افتد و بدان سبب تنین ساقط شود اما ستم است فقر فرج جهت آن است که
 روده را ضعیف سازد و مجاورت آن فقر نیز ضعیف را می باید اما کثرت جماع از آنکه ستم را میکند رحم را
 بخارج بنا بر خست یا قی طبعی او بر خیزد یعنی ترشح بسیار و تنین را در ساقط میکند اما کثرت استقام آنکه
 مزلق و مرطوب است و هر چه تنین با ستم باقی بماند یا با کثرت نیز از رحم خارج قاید و امور نفسانی
 عصبانیت و خزن و فرج و اینها باعث عقد و قوطی شوند که عصبانیت از امور اخلاص و فرج نادر باشد

علاج در وقت باردگی و در وقت زایمان و در وقت پس از زایمان و در وقت شیرداری و در وقت بلوغ و در وقت سن و در وقت جوانی و در وقت کهنسالی و در وقت هر یک از این احوال و در وقت هر یک از این احوال و در وقت هر یک از این احوال

باشد که با سقاط انجامد و مهربانی که موجب قیام شود بر مری و قیامت که مانده که رحم ضعیف کند علاج از اسباب سقطة
و این هفتاد نقطه احتراز فرمایند و آنچه جمالی را نصرت زردی بیان گفته اند اگر چه تعبیرات گفته اند قسم دوم
حقه که از جانب مری باشد و این را مری و اسباب است اما از آنکه ظهور او موقوف بر سوان است و در میان شکاشته اند
و اگر عوام از این مقام غافل اند و ضرورت بجزایع تقیم زن نکوشند پس طبیب لازم است که تشخیص کند که
میغوب است یا زن و حیض ندارد که کند و این هم گفته است **نوع اول** که مزاج منی مروره و آتیه پذیرد و او تولید
معموم شود و بواسطه حرارت طبعیت بود و اما حراره فلا حرق اما آتیه قانها برود و بعد و باید دانست که طبعیت بیست
منی را حاصل میشود و اگر آنجا که این را با زنی اتفاق افتد که مزاج رحم منی و شاکل مزاج منی مرد با که در خصوص
زیاده میگرد و در اثره و فساد و علامات حرارت منی است که زرد و اندک باشد و گاه خرمج حرقت کند و دیگر علامات
حرارت مزاج پیدا شود و باشد که از منی بداید و این قیامت که حرارت غیر مضر باشد و ممکن یافته و علامات
منی است که منی قیق و سپید باشد و دیگر علامات بود که بار یا ذکر یافته پیدا شود **علاج** بعد از مزاج
سحب است برودت با غرضه او و بیهوده و اختیار نمایند از حرارت که مزاج او ضد مزاج مرد باشد منی با مزاج
او اعتدال پذیرد و در رحم قرار گیرد **قسم دوم** که باطله که گویا ماه بود و بدان سبب قیامی نمودن او است
که مکره متعوس و متعویض منی هم باشد چنانچه بول نیز است متعویض شود و بلکه مال سهل تولید و مکره این
قضیب است **علاج** شخم و مغز و لب و باغ و سوسن و بامبله که زنی در وی پدید آید سبب است که سبب است
و بجزایر تقیم بهینه تقیم سبب است که نه است سبب است و اگر این تدبیر سودمند باشد که از جانب متعویض
قطع کند و بر چیز منی استوی گذارد و بر بند و چنان بماند که حریت شود **قسم سوم** که آلات منی مروره
افتد مثلاً گامی نشین کوفته شود و آن دو رنگ که گویا سبب است برید و گرد و کمال لفظ طریقی کتاب یکی
و اجزای قطعها بطل نسل و علاج این غیر ممکن است و بداند که گاه باشد که مسلسل خلقت منی مرد و یازن چنان
مخصوص شود که قابل انتقاد نباشد و جز این سبب بی و دیگر سبب است که سبب است که سبب است که سبب است
بازنی آرد و غیر حقیقی همین است و این اندر که بتوان که جهت مجهول سبب است که با سبب است که سبب است
باشد که محبت است ای قطع مندا **فانده** در میان آنکه حضرت مرد است یا از زن منی مرود و راجد اجدا
نور است اندازد بر کدام که برابر است و فرو نشیند عقراز و باشد و دیگر عمل بر یکی جریح و خست کا
یا که بوی اندازد اجدا پس عمل بر کدام که آن مریخ است که اندک عقراز باشد و دیگر اگر کدام وجو و باطلا

نمایم که با سقاط انجامد و مهربانی که موجب قیام شود بر مری و قیامت که مانده که رحم ضعیف کند علاج از اسباب سقطة
و این هفتاد نقطه احتراز فرمایند و آنچه جمالی را نصرت زردی بیان گفته اند اگر چه تعبیرات گفته اند قسم دوم
حقه که از جانب مری باشد و این را مری و اسباب است اما از آنکه ظهور او موقوف بر سوان است و در میان شکاشته اند
و اگر عوام از این مقام غافل اند و ضرورت بجزایع تقیم زن نکوشند پس طبیب لازم است که تشخیص کند که
میغوب است یا زن و حیض ندارد که کند و این هم گفته است نوع اول که مزاج منی مروره و آتیه پذیرد و او تولید
معموم شود و بواسطه حرارت طبعیت بود و اما حراره فلا حرق اما آتیه قانها برود و بعد و باید دانست که طبعیت بیست
منی را حاصل میشود و اگر آنجا که این را با زنی اتفاق افتد که مزاج رحم منی و شاکل مزاج منی مرد با که در خصوص
زیاده میگرد و در اثره و فساد و علامات حرارت منی است که زرد و اندک باشد و گاه خرمج حرقت کند و دیگر علامات
حرارت مزاج پیدا شود و باشد که از منی بداید و این قیامت که حرارت غیر مضر باشد و ممکن یافته و علامات
منی است که منی قیق و سپید باشد و دیگر علامات بود که بار یا ذکر یافته پیدا شود علاج بعد از مزاج
سحب است برودت با غرضه او و بیهوده و اختیار نمایند از حرارت که مزاج او ضد مزاج مرد باشد منی با مزاج
او اعتدال پذیرد و در رحم قرار گیرد قسم دوم که باطله که گویا ماه بود و بدان سبب قیامی نمودن او است
که مکره متعوس و متعویض منی هم باشد چنانچه بول نیز است متعویض شود و بلکه مال سهل تولید و مکره این
قضیب است علاج شخم و مغز و لب و باغ و سوسن و بامبله که زنی در وی پدید آید سبب است که سبب است
و بجزایر تقیم بهینه تقیم سبب است که نه است سبب است و اگر این تدبیر سودمند باشد که از جانب متعویض
قطع کند و بر چیز منی استوی گذارد و بر بند و چنان بماند که حریت شود قسم سوم که آلات منی مروره
افتد مثلاً گامی نشین کوفته شود و آن دو رنگ که گویا سبب است برید و گرد و کمال لفظ طریقی کتاب یکی
و اجزای قطعها بطل نسل و علاج این غیر ممکن است و بداند که گاه باشد که مسلسل خلقت منی مرد و یازن چنان
مخصوص شود که قابل انتقاد نباشد و جز این سبب بی و دیگر سبب است که سبب است که سبب است که سبب است
بازنی آرد و غیر حقیقی همین است و این اندر که بتوان که جهت مجهول سبب است که با سبب است که سبب است
باشد که محبت است ای قطع مندا فانده در میان آنکه حضرت مرد است یا از زن منی مرود و راجد اجدا
نور است اندازد بر کدام که برابر است و فرو نشیند عقراز و باشد و دیگر عمل بر یکی جریح و خست کا
یا که بوی اندازد اجدا پس عمل بر کدام که آن مریخ است که اندک عقراز باشد و دیگر اگر کدام وجو و باطلا

علاج در وقت باردگی و در وقت زایمان و در وقت پس از زایمان و در وقت شیرداری و در وقت بلوغ و در وقت سن و در وقت جوانی و در وقت کهنسالی و در وقت هر یک از این احوال و در وقت هر یک از این احوال و در وقت هر یک از این احوال

علاج در وقت باردگی و در وقت زایمان و در وقت پس از زایمان و در وقت شیرداری و در وقت بلوغ و در وقت سن و در وقت جوانی و در وقت کهنسالی و در وقت هر یک از این احوال و در وقت هر یک از این احوال و در وقت هر یک از این احوال

[illegible]

[illegible][illegible]

[Faint handwritten signatures and stamps at the bottom of the page.]

[illegible][illegible]

۱. مجلس شورای اسلامی
 ۲. مجلس شورای عالی
 ۳. مجلس شورای ملی
 ۴. مجلس شورای محلی
 ۵. مجلس شورای اعلیٰ
 ۶. مجلس شورای عالی محلی
 ۷. مجلس شورای عالی محلی
 ۸. مجلس شورای عالی محلی
 ۹. مجلس شورای عالی محلی
 ۱۰. مجلس شورای عالی محلی

[illegible][illegible]

۱۳۰۰
 و علامت جمع و تخمین آنست که در شدت کند و پها مختلف و شعوره پدید آید و خلط جمیع اعراض
 غلبه کند و در شیوخت باید که لعبا بهای گرم چون لعب حلیه و تخم گمان خرد و گرم قنقه نمایند و در جم و آب
 و حلیه و تخم گمان عطلی و غبشه و در باطله بطبخ انجیر سرشته بر عانه حمام سازند و در آب گرم بنشینند
 بهتر آنست که در تخمین یاری دهد و چون بخندد و در دهانه خالی نیست با سر کند و غریبه و با چوبین
 دو بلیکه گرد و پس اگر بشکافد باید که در خروج آن در کنند و به سبب کار آمدن غسل در گرم قنقه کنند و در
 خفیفه چون طبع تخم غریزه و تخم خیار و تخم کاسنی نوشانند و در سینه شیه کافه با نبات بنشینند
 است باید که بهین بر ملازم باشند تا قرصه پاک شود و در وقت قریبه نهانند تا که بواسطه غلبه
 زیاد می کند قرصه او چون از رحم خارج شود و باند مال و تو که کند از این فراموش کند و در بلیکه غسل
 گفته اند قانده چون تخم گمشد گاه با که با عایا باشد که آید و با نایله بول و در آب پخت آید و در وقت
 می باید که ماده را از این اعضا باز گردانند و سویی هم چنانچه در فرج هم مذکور شد و غوغ و در تخم گرم
 بلغمی در رحم پدید آید و علامت آنست که در نواحی عانه است علامت نخستین می فرمایند که در رحم
 در شانه مذکور است احتمال نمایند نوع سیوم نکند و در صلب سودا در رحم عارض شود و در این روشیه شب
 و در رحم افتد و باشد که ابتدا پدید آید از خون حیض سوخته یا سبب دیگر چون تخم و در رحم گرم مذکور
 بر طاق باز میگردد و در وقت علاج با ست سقا شود و میشو و علامت دوم سودا در رحم افتد
 یکی آنکه در محل تخم قفل محسوس شود و در مریضه از حرکت کسل میشود و دوم آنکه صلابت بود پس اگر در عانه
 باشد نشان تخم گرم است و به الا که سید و آنکه هنگام شش و حرکت ساق پا از طباطبائین نام
 بیست جانب تخم با انطباق نیز و ساق تا طرف پدید آید و اگر به دو جانب تخم باشد و ساق از انطباق برود
 چهارم آنکه در وقت بوزن بقدر نیست ماده خونی غلیظ بود و بطریقه میل کند و باید که با ماده خونی
 وجع باشد تا باشد که لنگ اگر طلع شود و چنانچه گفته اند تخم که در رحم جایز شود و بیل نه گاه با بیاض
 و تخم و مثلاً اگر در دو جانب تخم باشد و با انطباق سید میلان و تخم با انطباق که در قدام با خفایت این و با انطباق
 اسفل با انطباق میلان با انطباق این تغییر است و در تغییر تخم که در دوران الحوضه بقدر میلان و ساق و گاه
 در مایل و در طرف تخم است که در مریضه با انطباق با انطباق در قدام با انطباق که در ساق
 سبب است که در مریضه با انطباق با انطباق در قدام با انطباق که در ساق

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

همان است که در کتب قدیم رعایت برودت و سرداری مزاج و در حالت افاقیت قصد
 کنند و در این حیض و چندین بار در وقت طبعش ذکر یافته اما اگر این علت زن حامله را افتد
 قصد و اسهال مناسب نیست پس اگر ایام وضع نزدیک باشد بقیه تن کنند که موضع کج
 خود بخود زایل خواهد شد و اگر ایام وضع دور باشد بقیه تن اغذیه و مالیدن روغن
 بسند کنند مزاجات مزاج در سرداری و برودت و در حالت نوبت جهت افاقیت
 بستن اطراف و ششومات و چندان که جنین را مضرب باشد قاعحت و زنده نگه
 در حالت افاقیت نفع تمام دارد و حامله را هم عاقله جنین است و بسم دفع علت و بجا
 از دیار خون بفرورد و نوبت عرض زود و در وقت و قصد توان کرد و مسل خفیف توان
 و او خاصه که محل از ماه سدهم گذشته باشد بجا هفتم رسیده و هذا در این عرض سبب
 حاجت بکار بر نرسد اگر سرداری غالب باشد قلیه گردد و اسفناخ و اگر ایامش
 متعده و برج مناسب است و اگر برودت غالب باشد گوشت کبک و تیره و عصاره
 و در ایام و در چینی موافق **فصل** اندر جمع آمدن آب در رحم علامت
 می آن است که حیض باز آید و هنگام حبه یکت قراقرص در شکم افتد و حالت
 شبیه استسقای زنی پدید آید و باشد که کاسیت رطوبت از رحم بیاید علاج او
 که بادر از حیض مخصوص است بپوشد و در نطقه بدن و رحم کوشند و اخذ که در استسقای
 زنی گفته شد احتمال نمایند و هر چه بر آید سوراخ قیه و استسقای است و بسیار
 جسم صمد دارد بکار برند و قی نفع تمام دارد و جمع و ریاضت سودمند است و گویند
 که خرق سپید برداشتن نفع مند است **فصل** اندر نطفه رحم و سبب و سبب ضعف
 قوت های رحم است و موجبات ضعف قوت های او سوی مزاج سردی غیر مفرط یا و شوک
 زایدان یا سرمای سرد که سر رحم را سرد کند و ظاهر است که چون قوت های رحم ضعیف شود
 هر چند بکمال رسد بواسطه حرارت ضعف حرارت مستجاب مزاج گردد و آن رواج در عین
 رحم یا قوت و ایامی ادنی باین خلل اجرای اینهاست و بقیه پس بشود و نفع از اینها
 سوی مزاج سرد که معطر بود گذشته سرداری است و موجب نفع نیز تواند شد

[illegible][illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بیشتر از طبیعت بود علاج قانولی که در همه کفایت شد معیاد زنده و از آنکه ترسل نمایند و شربت سبب
 و عرق بید شکر و شراب لطف تمام در دفعه چهارم که از فکر بسیار پدید آید و سبب نیز رجوع و
 بباطن و چون سبب گرم شدن علامت او همان است که در عصبه مذکور شد علاج آنچه در عصبه ذکر
 یافت بکار برند زیرا که فکر و هم بروج نفسانی تعلق دارد پس در چهار عایت مانع از هم باشد تا به
 آنکه از غضب شدید یعنی ششم مفروض پدید آید جهت آنکه روح در غضب میل بخارج میکند و گرم می شود و
 او هست که روی بسیار بلکه تمام بدن او سرخ و متفحج بود و چشمها نیز سرخ و برآمده باشد و نبض عظیم و
 سرخ بود و بسیار باشد که دست و دیگر اندام باز در موضع شایع و متواتر و متساوی باشد و اگر چشم از کار
 که هم و خوف او یار بود و رنگ و بی رز نماید علاج نخست بر نفق و مدارا و اعتدال و غضبها مطابق و موافق
 و ملائم ششم و اگر سازند و بجایات خنده و قرا و بهیامی حیات قرا و اجتماع است و از هم جدا شود
 و کلاب کاغذ و صندل و بنفشه نیلوفیر و بوسیدنه طلا نمایند و کلاب سر و سینه و روی زنده
 انارین شراب غوره و دیوانج و سیب صندل هر چه هر سه بنوشانند و از آن عید بر چه سرد و تر بود و بخور
 یا محو ضات قیق داده پس از آن که حرارت با خطاطا افتد بحام معتدل که بهواء او موافق و آب است
 و در بند و در آبن نشانند و نیکوترین آبر و حق کسی که مرد جوان محرومی مزاج قوی الحظه بود و در
 تابستان باشد است که چون از آبن حمام بر آید همان لحظه یکبارگی خود را در آب سرد اندازد
 و صاحب این تب را از شراب شراب منع نمایند و همگی در آن که مستند که خواب آرد و آسایش دهند
 و ششم آنکه از فرج مفروض پدید آید و باید دانست که فرج شدید روح را شکر سازد و بخارج و
 سبب بسیار باشد که روح گرم شود زیرا که روح گرم لطیف است با دلی حرارت خاصه که قوی
 باشد گرم میشود و با جهت لطافت بحالت خود یار میگردد و از آنست که همی یوم بزد و گذر و علامت
 او همان است که در غضبی گفته شد مگر آنکه هیات چشم در اینجا بر خلاف هیات چشم در غضب با
 و ایضا تواتر نبض در اینجا کمتر بود علاج آنچه در غضبی ذکر یافت بعقل آرند و سرد و در جهت چشم
 و قانی و لاشتی آنها رند و فوج هفتم آنکه از سه مفروض یعنی بیداری بسیار پدید آید زیرا که بخواب
 روح را بمنزله ریاضت است مریدان او علامت او غمخیز و غمخیز است جهت تخلیل رطوبت با تواتر چشم
 در وی و انتفاخ بدن جهت بخار نام خام که از عدم فم طعام حاصل شود و تیرگی بواج جهت بطنی

بیشتر از طبیعت بود
 علاج آن که شربت سبب
 و عرق بید شکر و شراب
 بباطن و چون سبب گرم
 یافت بکار برند زیرا که
 آنکه از غضب شدید یعنی
 او هست که روی بسیار
 سرخ بود و بسیار باشد
 که هم و خوف او یار بود
 و ملائم ششم و اگر سازند
 و کلاب کاغذ و صندل
 انارین شراب غوره و دیوانج
 یا محو ضات قیق داده
 و در بند و در آبن نشانند
 تابستان باشد است که
 و صاحب این تب را از شراب
 و ششم آنکه از فرج مفروض
 سبب بسیار باشد که روح
 باشد گرم میشود و با جهت
 او همان است که در غضبی
 و ایضا تواتر نبض در اینجا
 و قانی و لاشتی آنها رند
 روح را بمنزله ریاضت است
 در وی و انتفاخ بدن جهت

باب سودمند... آن اجاب...

[illegible][illegible]

نیاید و در ترس بقیه نیز تدبیر کند که نفع تمام دارد و جای نگرانی نیست که اگر کسی بخواهد در این درین غذا گیرد و شب
 حادثه منتقل گردد و قیامی یوم که از آنجا پدید آید علاج و بعینه علاج سوختن است پس اینجا که سال
 و سخته و توت فصل سال عادت مرصع افق باشد چندان سخن گیرند که نیم شبی شود و بعد از آنکه در
 حسی یوم خوف است که بدق باز گردد و بخلاف این نوع و اگر سبب غلظت اخلاط بود علاج بسیار که در
 ذکر یافت که قصد که در اینجا بدان حاجت نباشد و با فرضی اگر قصد کرده شود و بحسب حتما اما سخن بسیار
 هرگز خست نباشد و درین حالت شراب استین و طبعی تخم با و یان یوستیخ او و پوستیخ کف و سینه
 بزوری گرم خزان هر چه ماطف بود سود دارد و غذا کشک جو با اندکی تخم بادیان بخورند و سوسن
 بروغن با و ام مناسب است و لکن سیاه و حرام ففع دارد و نوع ترمیم آنکه بشود و در شش کف شود و مسامست
 و بدان سبب آنکه بخوراند و رول باز ماند و روح را گرم کند و تب پدید آید و سبب درشت کشیدن
 و اندام مسامست است که حرکت که از ترک حمام بر بدن آید و دم گردد و بخار که از سرفه و خزان کشنده
 سوم سر آمدند و چهارم حرارت افتاب که بشود و بسوزد و تخم غسل با آبهای قابض چون آب اجاص و سیاه
 شیرین که شدیدا برتوت بود این نوع را حسی یوم استحصافیه گویند و علامت این تب است که عقب
 حمام غسل یا بعد ملاقات گردد و غلبه یا عقب غسل یا بکشد کوفه یا پس از ملاقات سر باید پدید آید و پوست
 پس درشت نماید و چشم و روی اندکی افتاح ظاهر شود و نفس سریع با و یون زرد و براید و با سبب
 و از نشان کثافت جلد است که چون است آن که از حرارت تب چندانی ظاهر نشود و چون ساعی نهاده اند
 گرمی او زیاده تر نماید و تب ففع مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان سبب بخار و حالتی بر روی
 گرد پس آن موضع تب بد دیگر مواضع گرم نماید علاج بخانه گرم ریض را نباشد و خشک و بدن آن آبگهی
 بالند و بجایهای گرم نرم در پوستند تا عرق کند پس گاه تب با غلظت اخلاط بخام بند و زمانی طویل در اینجا
 بداند و مجلیات که در سگ گفته شد از سوسن غمزه یا لند عرق می آید و آب بکار برند که کسی را که ترک حمام
 باشد اما آلی که در نقشه و با بونه و اکلیل چو شانه با بر بدن بچین جنوب است و در همه صورت و باید که چون آن
 آنزلف کرده بروغن شیت با بونه و قسط و سوسن که ام که میسوزد ترمیم نمایند و باز بجایهای
 بیرون آورده ساعی در مسخ بداند و اگر خواب آید ففع بند مسده غذا لطیف چون تهو و درایج
 بریان کرده یا گوشت گوشتند یا نخود پخته و هند و مرغ و در زبوشن جو یا نذر پس اگر سوزناز

سایه زدن و درین غذا گیرد و شب حادثه منتقل گردد و قیامی یوم که از آنجا پدید آید علاج و بعینه علاج سوختن است پس اینجا که سال و سخته و توت فصل سال عادت مرصع افق باشد چندان سخن گیرند که نیم شبی شود و بعد از آنکه در حسی یوم خوف است که بدق باز گردد و بخلاف این نوع و اگر سبب غلظت اخلاط بود علاج بسیار که در ذکر یافت که قصد که در اینجا بدان حاجت نباشد و با فرضی اگر قصد کرده شود و بحسب حتما اما سخن بسیار هرگز خست نباشد و درین حالت شراب استین و طبعی تخم با و یان یوستیخ او و پوستیخ کف و سینه بزوری گرم خزان هر چه ماطف بود سود دارد و غذا کشک جو با اندکی تخم بادیان بخورند و سوسن بروغن با و ام مناسب است و لکن سیاه و حرام ففع دارد و نوع ترمیم آنکه بشود و در شش کف شود و مسامست و بدان سبب آنکه بخوراند و رول باز ماند و روح را گرم کند و تب پدید آید و سبب درشت کشیدن و اندام مسامست است که حرکت که از ترک حمام بر بدن آید و دم گردد و بخار که از سرفه و خزان کشنده سوم سر آمدند و چهارم حرارت افتاب که بشود و بسوزد و تخم غسل با آبهای قابض چون آب اجاص و سیاه شیرین که شدیدا برتوت بود این نوع را حسی یوم استحصافیه گویند و علامت این تب است که عقب حمام غسل یا بعد ملاقات گردد و غلبه یا عقب غسل یا بکشد کوفه یا پس از ملاقات سر باید پدید آید و پوست پس درشت نماید و چشم و روی اندکی افتاح ظاهر شود و نفس سریع با و یون زرد و براید و با سبب و از نشان کثافت جلد است که چون است آن که از حرارت تب چندانی ظاهر نشود و چون ساعی نهاده اند گرمی او زیاده تر نماید و تب ففع مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان سبب بخار و حالتی بر روی گرد پس آن موضع تب بد دیگر مواضع گرم نماید علاج بخانه گرم ریض را نباشد و خشک و بدن آن آبگهی بالند و بجایهای گرم نرم در پوستند تا عرق کند پس گاه تب با غلظت اخلاط بخام بند و زمانی طویل در اینجا بداند و مجلیات که در سگ گفته شد از سوسن غمزه یا لند عرق می آید و آب بکار برند که کسی را که ترک حمام باشد اما آلی که در نقشه و با بونه و اکلیل چو شانه با بر بدن بچین جنوب است و در همه صورت و باید که چون آن آنزلف کرده بروغن شیت با بونه و قسط و سوسن که ام که میسوزد ترمیم نمایند و باز بجایهای بیرون آورده ساعی در مسخ بداند و اگر خواب آید ففع بند مسده غذا لطیف چون تهو و درایج بریان کرده یا گوشت گوشتند یا نخود پخته و هند و مرغ و در زبوشن جو یا نذر پس اگر سوزناز

و آب بکار بند و درین غذا گیرد و شب حادثه منتقل گردد و قیامی یوم که از آنجا پدید آید علاج و بعینه علاج سوختن است پس اینجا که سال و سخته و توت فصل سال عادت مرصع افق باشد چندان سخن گیرند که نیم شبی شود و بعد از آنکه در حسی یوم خوف است که بدق باز گردد و بخلاف این نوع و اگر سبب غلظت اخلاط بود علاج بسیار که در ذکر یافت که قصد که در اینجا بدان حاجت نباشد و با فرضی اگر قصد کرده شود و بحسب حتما اما سخن بسیار هرگز خست نباشد و درین حالت شراب استین و طبعی تخم با و یان یوستیخ او و پوستیخ کف و سینه بزوری گرم خزان هر چه ماطف بود سود دارد و غذا کشک جو با اندکی تخم بادیان بخورند و سوسن بروغن با و ام مناسب است و لکن سیاه و حرام ففع دارد و نوع ترمیم آنکه بشود و در شش کف شود و مسامست و بدان سبب آنکه بخوراند و رول باز ماند و روح را گرم کند و تب پدید آید و سبب درشت کشیدن و اندام مسامست است که حرکت که از ترک حمام بر بدن آید و دم گردد و بخار که از سرفه و خزان کشنده سوم سر آمدند و چهارم حرارت افتاب که بشود و بسوزد و تخم غسل با آبهای قابض چون آب اجاص و سیاه شیرین که شدیدا برتوت بود این نوع را حسی یوم استحصافیه گویند و علامت این تب است که عقب حمام غسل یا بعد ملاقات گردد و غلبه یا عقب غسل یا بکشد کوفه یا پس از ملاقات سر باید پدید آید و پوست پس درشت نماید و چشم و روی اندکی افتاح ظاهر شود و نفس سریع با و یون زرد و براید و با سبب و از نشان کثافت جلد است که چون است آن که از حرارت تب چندانی ظاهر نشود و چون ساعی نهاده اند گرمی او زیاده تر نماید و تب ففع مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان سبب بخار و حالتی بر روی گرد پس آن موضع تب بد دیگر مواضع گرم نماید علاج بخانه گرم ریض را نباشد و خشک و بدن آن آبگهی بالند و بجایهای گرم نرم در پوستند تا عرق کند پس گاه تب با غلظت اخلاط بخام بند و زمانی طویل در اینجا بداند و مجلیات که در سگ گفته شد از سوسن غمزه یا لند عرق می آید و آب بکار برند که کسی را که ترک حمام باشد اما آلی که در نقشه و با بونه و اکلیل چو شانه با بر بدن بچین جنوب است و در همه صورت و باید که چون آن آنزلف کرده بروغن شیت با بونه و قسط و سوسن که ام که میسوزد ترمیم نمایند و باز بجایهای بیرون آورده ساعی در مسخ بداند و اگر خواب آید ففع بند مسده غذا لطیف چون تهو و درایج بریان کرده یا گوشت گوشتند یا نخود پخته و هند و مرغ و در زبوشن جو یا نذر پس اگر سوزناز

فاندری
کنند ۱۲ رشته ضلع
تقارن دایره
کوفه و بیضیه باریک
از یک به درم
پیشانی توان
شیرین استخوان
وقت در دستهای
که معده ضعیفه را
بمع صفحت ضلع
چاکر عوامان علی
کرده استمال یافان
دو

در استخوان اورا پخته می گردانند و اندوخته اند و تقدیرش می رسد است و سر برهه مالکی است که اندوخته است و عضله برهه
مختلف محسوس شود و موسی تن بر خاسته گردد و تقدیر عدا الکسیر بر سره می رسد است که آوی در اعضا
خوبی و نقص حرکت غیر از او است که در اعضا ظاهری و باطنی افتد بر سبیل ایش از هر طریق خلیج
و مضطربن ممکن نباشد و حجم ناقص از است و بسیار ناقص است کی گفته اند مقدار ماده سره می آید و دوم
حدت و لزج و سوسوم قوت خاص عضله که مراده است چهارم قوت واقع عضله که در غلظت و لزجیت ماده است
و سولت و درعت و بطور ناقص است و تقاضای قوت و غلظت ماده است پس آنجا که ماده غلیظ و درایت
مار بود و دفع قوی باشد لیکن ناقص نهایت قوی افتد و بالعکس اگر ماده از آنکه در سوسوم و لزج و غلظت خاصه
انقص گردد و اگر چه با قوت باشد لیکن سرعت را می شود و اگر غلیظ و لزج بود و چنانچه در سوسوم و لزج و غلظت را می شود
علاج فی الحال فصد کل یا سلیق کنند و خون را فکریند و اگر مانع نبود فصل سال بین فصلی عادت
سوفت نماید چنانچه بر آنند که یک غشی رسد بلکه غشی افتد زیرا که غشی حرارت را یکبارگی زایل کند و بدان طبیعت
فی الحال غلظت را باور است لیکن غشی بسیار شد که با غشی یا سوسوم یا سالی که در غشی غلظت کم کنند و اگر خون فصد است
چون در زمانه و ال فصد و بعضی فصد نشاید کرد و فصد درین تب بهترین علاج است اگر چه پس از هفت روز
یاده روز بر سر بنار رسد باز نشاید داشت خاصه اگر آنرا استامه بجای بود و قوت مساعد باشد لیکن فصد
که درین روزها اتفاق افتد در سوسوم گذشته باشد و بیمار چربی نمی خورده باشد و اخراج خون افراط
نباید کرد و در سوسوم دفع باید گرفت و کذا لک زمان ابتدا بود اما قوت ضعیف باشد و نشاید که روز بجز آن
فصد واقع گردد و آنجا که از فصد مانع بود میان هر دو کف یا بر دوش حجامت نمایند و اگر بعضی فصل
بود و حجامت تاب نیاورد علق ارسال فرمایند و بسیار باشد که فصد آب سه دارد و دیگر علاجه استغنی
سازد و بالینوس گوید یا سالی که از فصد و حجامت مانعی نبود علاج آب سه کنیم اگر در حجامتی که آب سه در
ضرر تمام آید نباشد و برای اطفای خون در تب یاس و حصرم و حاض اتج نوشیدن و
عدن سرکه چغندر خوردن نفع دارد و دیگر هر چه در مطبقة عقیقه گفته آید بکار توان بست و نفع دوم از مطبقة
که از عفونت خون پدید آید و این نیز بر دو وجه است یکی آنکه خون خارج عروق عفون شود و این بی است
که از از راه دومی حادث گردد و این از جمله بیماری عرضی است که بتبع آنش پدید آید و علاج او
علاج آماس عضو متورم است و در آخر این فصل بمقاله مستقلة بیماری عرضی ذکر کردیم و اینست بدان جا

در استخوان اورا پخته می گردانند و اندوخته اند و تقدیرش می رسد است و سر برهه مالکی است که اندوخته است و عضله برهه
مختلف محسوس شود و موسی تن بر خاسته گردد و تقدیر عدا الکسیر بر سره می رسد است که آوی در اعضا
خوبی و نقص حرکت غیر از او است که در اعضا ظاهری و باطنی افتد بر سبیل ایش از هر طریق خلیج
و مضطربن ممکن نباشد و حجم ناقص از است و بسیار ناقص است کی گفته اند مقدار ماده سره می آید و دوم
حدت و لزج و سوسوم قوت خاص عضله که مراده است چهارم قوت واقع عضله که در غلظت و لزجیت ماده است
و سولت و درعت و بطور ناقص است و تقاضای قوت و غلظت ماده است پس آنجا که ماده غلیظ و درایت
مار بود و دفع قوی باشد لیکن ناقص نهایت قوی افتد و بالعکس اگر ماده از آنکه در سوسوم و لزج و غلظت خاصه
انقص گردد و اگر چه با قوت باشد لیکن سرعت را می شود و اگر غلیظ و لزج بود و چنانچه در سوسوم و لزج و غلظت را می شود
علاج فی الحال فصد کل یا سلیق کنند و خون را فکریند و اگر مانع نبود فصل سال بین فصلی عادت
سوفت نماید چنانچه بر آنند که یک غشی رسد بلکه غشی افتد زیرا که غشی حرارت را یکبارگی زایل کند و بدان طبیعت
فی الحال غلظت را باور است لیکن غشی بسیار شد که با غشی یا سوسوم یا سالی که در غشی غلظت کم کنند و اگر خون فصد است
چون در زمانه و ال فصد و بعضی فصد نشاید کرد و فصد درین تب بهترین علاج است اگر چه پس از هفت روز
یاده روز بر سر بنار رسد باز نشاید داشت خاصه اگر آنرا استامه بجای بود و قوت مساعد باشد لیکن فصد
که درین روزها اتفاق افتد در سوسوم گذشته باشد و بیمار چربی نمی خورده باشد و اخراج خون افراط
نباید کرد و در سوسوم دفع باید گرفت و کذا لک زمان ابتدا بود اما قوت ضعیف باشد و نشاید که روز بجز آن
فصد واقع گردد و آنجا که از فصد مانع بود میان هر دو کف یا بر دوش حجامت نمایند و اگر بعضی فصل
بود و حجامت تاب نیاورد علق ارسال فرمایند و بسیار باشد که فصد آب سه دارد و دیگر علاجه استغنی
سازد و بالینوس گوید یا سالی که از فصد و حجامت مانعی نبود علاج آب سه کنیم اگر در حجامتی که آب سه در
ضرر تمام آید نباشد و برای اطفای خون در تب یاس و حصرم و حاض اتج نوشیدن و
عدن سرکه چغندر خوردن نفع دارد و دیگر هر چه در مطبقة عقیقه گفته آید بکار توان بست و نفع دوم از مطبقة
که از عفونت خون پدید آید و این نیز بر دو وجه است یکی آنکه خون خارج عروق عفون شود و این بی است
که از از راه دومی حادث گردد و این از جمله بیماری عرضی است که بتبع آنش پدید آید و علاج او
علاج آماس عضو متورم است و در آخر این فصل بمقاله مستقلة بیماری عرضی ذکر کردیم و اینست بدان جا

بر جوع نمایند دوم آنکه خون اندرون رگها مضاعف گردد و بطریق حقیقی همین است و این تب بحسب قوت کثرت
 نقصان جزای خون از سه حال خالی نباشد و هر حال آنرا میست یکی آنکه نخستین صغیر بود و اندک اندک
 آهسته تر شود و این را قضا قعیده و خط گویند و اعراض و در غایت شدت خود و اهلته و سهولته است و در
 دلالت کند بر آنکه اجزای خون نسبت بدیاجچه تحلیل میرود و کمتر از آن عصب میگیرد و دوم آنکه بهر ساعت
 قوت از راز و یاد و صغوبت باشد و در اکثر بدین قسم بچکان کند و وی بغایت بد است و علاج او مشکل تر
 این که شرایده را بدینی اضمحلت خوانند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میرود و عصب میگیرد
 ستوم آنکه از اول تا آخر بر یک حالت باشد و حال در صغوبت و سهولت میان این و آن باشد و بسیار باشد
 که تا هفت روز بر یکدیگر و بر یک سیره نماند و این قضا بهر دو وقت و تساوید نمانند و دلالت کند بر آنکه اجزای
 خون بالتساوی عصب میگیرد و بدینی هر قدر که تحلیل میرود همانقدر عصب میگیرد و باید دانست که تمامی خون
 بدن عصب نشود مگر آنکه موت بران پیش دشتی کن یا بجا علامت مطبوعه عقیقه است که تب نکورگر که ترا سوختن
 و اعراض او قوی تر باشد و با قوت و کرب بود و بعضی سخت مختلف باشد و بول که در ناخوش بوی بود و
 باشد که جهت بر آمدن ماده عفونت از رگهای لرزه افتد و صعبی و ضعیفی اعراض او بحسب درجات تلذذ
 که ذکر یافته میباشد و هر چه که بود از سوناخس شدید باشد بعضی بول رسواخس هرگز نباشد مگر
 بعراض علاج فصل کنند و بقدر حاجت و قوت بطریق گفته شد خون بگیرند و در حالت خون بر آمدن
 بگویند و نظر نمایند که قریق مای یا صفر اولست یا غلیظ اگر قریق یا صفر آوی بود و بشرب غلاب و شراب
 و طفشیل مانند آن تلطیف نمایند تا زود تحلیل یابد و بعد فصد و علاج قوام خون آب انارین و آب تر
 بنفشه و شربت ششماش و قویع الودیل و فزیکاسنی و ترشیدی و فبشده و شربت اکو و نیلوف و غلاب و سکجینز
 قندی یا شیر تخم خیارین و شربت خورده ریواج و خامش و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظه قبض است
 طبیعت باید دانست که هرگاه که سناست آب تر بر باشد خفت جهت لطیفه خون و تمکین طبع نفع تمام دارد
 و از جهات البود و اطنافه ابره و دفع عفونت و غلیظ خون قویع بغایت مفید است و اندک فصل
 آب ستان در خوردی برابر چای این آشوبه دهند باید که بهر چه کرده و خند مگر به شربت ریواج
 که آن را بی ریخ و اون صواب است زیرا که سردی او و سردی ریخ در هر دو معده ابر بخاند و در حال ششی و
 و از اعراض کافور جهت اطفاء حرارت شدید مخصوص است و غدا و سطلقه و او و روزیانه شصیر فقط باید دراد

در جوع فایده دوم آنکه خون اندرون رگها مضاعف گردد و بطریق حقیقی همین است و این تب بحسب قوت کثرت
 نقصان جزای خون از سه حال خالی نباشد و هر حال آنرا میست یکی آنکه نخستین صغیر بود و اندک اندک
 آهسته تر شود و این را قضا قعیده و خط گویند و اعراض و در غایت شدت خود و اهلته و سهولته است و در
 دلالت کند بر آنکه اجزای خون نسبت بدیاجچه تحلیل میرود و کمتر از آن عصب میگیرد و دوم آنکه بهر ساعت
 قوت از راز و یاد و صغوبت باشد و در اکثر بدین قسم بچکان کند و وی بغایت بد است و علاج او مشکل تر
 این که شرایده را بدینی اضمحلت خوانند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میرود و عصب میگیرد
 ستوم آنکه از اول تا آخر بر یک حالت باشد و حال در صغوبت و سهولت میان این و آن باشد و بسیار باشد
 که تا هفت روز بر یکدیگر و بر یک سیره نماند و این قضا بهر دو وقت و تساوید نمانند و دلالت کند بر آنکه اجزای
 خون بالتساوی عصب میگیرد و بدینی هر قدر که تحلیل میرود همانقدر عصب میگیرد و باید دانست که تمامی خون
 بدن عصب نشود مگر آنکه موت بران پیش دشتی کن یا بجا علامت مطبوعه عقیقه است که تب نکورگر که ترا سوختن
 و اعراض او قوی تر باشد و با قوت و کرب بود و بعضی سخت مختلف باشد و بول که در ناخوش بوی بود و
 باشد که جهت بر آمدن ماده عفونت از رگهای لرزه افتد و صعبی و ضعیفی اعراض او بحسب درجات تلذذ
 که ذکر یافته میباشد و هر چه که بود از سوناخس شدید باشد بعضی بول رسواخس هرگز نباشد مگر
 بعراض علاج فصل کنند و بقدر حاجت و قوت بطریق گفته شد خون بگیرند و در حالت خون بر آمدن
 بگویند و نظر نمایند که قریق مای یا صفر اولست یا غلیظ اگر قریق یا صفر آوی بود و بشرب غلاب و شراب
 و طفشیل مانند آن تلطیف نمایند تا زود تحلیل یابد و بعد فصد و علاج قوام خون آب انارین و آب تر
 بنفشه و شربت ششماش و قویع الودیل و فزیکاسنی و ترشیدی و فبشده و شربت اکو و نیلوف و غلاب و سکجینز
 قندی یا شیر تخم خیارین و شربت خورده ریواج و خامش و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظه قبض است
 طبیعت باید دانست که هرگاه که سناست آب تر بر باشد خفت جهت لطیفه خون و تمکین طبع نفع تمام دارد
 و از جهات البود و اطنافه ابره و دفع عفونت و غلیظ خون قویع بغایت مفید است و اندک فصل
 آب ستان در خوردی برابر چای این آشوبه دهند باید که بهر چه کرده و خند مگر به شربت ریواج
 که آن را بی ریخ و اون صواب است زیرا که سردی او و سردی ریخ در هر دو معده ابر بخاند و در حال ششی و
 و از اعراض کافور جهت اطفاء حرارت شدید مخصوص است و غدا و سطلقه و او و روزیانه شصیر فقط باید دراد

در جوع فایده دوم آنکه خون اندرون رگها مضاعف گردد و بطریق حقیقی همین است و این تب بحسب قوت کثرت
 نقصان جزای خون از سه حال خالی نباشد و هر حال آنرا میست یکی آنکه نخستین صغیر بود و اندک اندک
 آهسته تر شود و این را قضا قعیده و خط گویند و اعراض و در غایت شدت خود و اهلته و سهولته است و در
 دلالت کند بر آنکه اجزای خون نسبت بدیاجچه تحلیل میرود و کمتر از آن عصب میگیرد و دوم آنکه بهر ساعت
 قوت از راز و یاد و صغوبت باشد و در اکثر بدین قسم بچکان کند و وی بغایت بد است و علاج او مشکل تر
 این که شرایده را بدینی اضمحلت خوانند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میرود و عصب میگیرد
 ستوم آنکه از اول تا آخر بر یک حالت باشد و حال در صغوبت و سهولت میان این و آن باشد و بسیار باشد
 که تا هفت روز بر یکدیگر و بر یک سیره نماند و این قضا بهر دو وقت و تساوید نمانند و دلالت کند بر آنکه اجزای
 خون بالتساوی عصب میگیرد و بدینی هر قدر که تحلیل میرود همانقدر عصب میگیرد و باید دانست که تمامی خون
 بدن عصب نشود مگر آنکه موت بران پیش دشتی کن یا بجا علامت مطبوعه عقیقه است که تب نکورگر که ترا سوختن
 و اعراض او قوی تر باشد و با قوت و کرب بود و بعضی سخت مختلف باشد و بول که در ناخوش بوی بود و
 باشد که جهت بر آمدن ماده عفونت از رگهای لرزه افتد و صعبی و ضعیفی اعراض او بحسب درجات تلذذ
 که ذکر یافته میباشد و هر چه که بود از سوناخس شدید باشد بعضی بول رسواخس هرگز نباشد مگر
 بعراض علاج فصل کنند و بقدر حاجت و قوت بطریق گفته شد خون بگیرند و در حالت خون بر آمدن
 بگویند و نظر نمایند که قریق مای یا صفر اولست یا غلیظ اگر قریق یا صفر آوی بود و بشرب غلاب و شراب
 و طفشیل مانند آن تلطیف نمایند تا زود تحلیل یابد و بعد فصد و علاج قوام خون آب انارین و آب تر
 بنفشه و شربت ششماش و قویع الودیل و فزیکاسنی و ترشیدی و فبشده و شربت اکو و نیلوف و غلاب و سکجینز
 قندی یا شیر تخم خیارین و شربت خورده ریواج و خامش و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظه قبض است
 طبیعت باید دانست که هرگاه که سناست آب تر بر باشد خفت جهت لطیفه خون و تمکین طبع نفع تمام دارد
 و از جهات البود و اطنافه ابره و دفع عفونت و غلیظ خون قویع بغایت مفید است و اندک فصل
 آب ستان در خوردی برابر چای این آشوبه دهند باید که بهر چه کرده و خند مگر به شربت ریواج
 که آن را بی ریخ و اون صواب است زیرا که سردی او و سردی ریخ در هر دو معده ابر بخاند و در حال ششی و
 و از اعراض کافور جهت اطفاء حرارت شدید مخصوص است و غدا و سطلقه و او و روزیانه شصیر فقط باید دراد

اینها نیز بنام سیوم نظر الغب است و دلی آنست که ماده صفرا بلغم اگر چه ترکیب یافته باشد با محل
 تعفن هر واحد جدا بود فعل هر یک علیحدہ پدید آید هر یک این اقسام خمسہ نوعی گفته آید نوع اول اند
 غب لازم و دائم و سبب تعفن صفراست در تمامی عروق بدن علامت و همانست که در غب خاصه
 و حرقة گفته اند اینکین اعراض درین تب نسبت بغب خاصه بیشتر باشد و نسبت بحرقة کمتر و نقص در بدن و مکرر
 سبیل بجز این عرق نباشد مگر در آخر بار درین فرق میان غب ایچ و حرقة از روی اعراض چند
 است اول آنکه حرارت و لذع و حرقة اش بود و از آنکه در غب دائم بود و آنکه حرقت درین ظاهر بود و سیوم آنکه
 ترب غشیان و متخلط و عقل و ذهن و خفقان عشی و سیساربان نباشد بخلاف حرقة فایده ماده غب
 دائم اگر صفرا خالص بود و در علاج نرود و از یک هفته تجاوز نکند و شدت و شدت عارض و محسوس
 و عدم خلوص است علاج هر چه در غب پاره خاصه گفته آید بکار برند و در اینجا نسبت بغب خاصه
 و پاره بیشتر بنفع کوشند و بجز این نرسد و اودن چندان و کثیر حکند خاصه که غیر خاصه بلغم و نشان آن پدید
 استفراغ نماند و در ابتدا بحرقة نرم یا آب فوکه و گلاب و شراب بنفشه و نشاء آن طبع را چنانستند
 از حمام باز دارند و شربت لیمون نانچ و شیر و تخم کاسنی و آب قرمندی آلود بخار نافع دارد و نوع دوم
 اندر تب حرقة و بالا گفته شد که هرگاه ماده حاد و نرون یک ما عفن شود و بر و که بیشتر در عروق و کواحل
 و جگر باشد حرقة خوانند و ماده و یا صفراست یا بلغم شور و عام است که صفرا صفت و یا بلغم مایه مرکب باشد
 و باید دانست که بلغم شور و حکم صفراست کما قال صاحب السویدی البلغم المالح فی حکم
 الصفراء علی ما مر فی بحث الاطفاذ الغض فی القلب فی الشائین و الا و رقیه القرنیه
 منه استعمل الشغل اعظم کما استعمل الصفرا بالجمیع حرقة تبی است شدید الاعراض اکثر لیسبا
 و شبان فتد و مشایخ را اکثر عارض شود و اگر شود بک سار و بقوت سبب زیرا که مناسب
 تر بود و حرقة پیران را نیستند و از آنکه قوی ایشان ضعیف است با سبب قوی همستر تواند کرد و این تب
 چند علامت است یکی آنکه تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان سبب مکی عظیم بود
 دوم آنکه در ابتدا فریاد لرزه و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بحران و در بحران هم اندر آغاز
 فریاد کند و هم اندر آخر عرق آرد و سیوم آنکه سرفه قلیل و شغریه باشد که پدید آید و و بقراط گفته
 که اگر در حرقة سرفه پدید آید تشنگی نایل شود چهارم آنکه حرارت او زیاد تر از غب لازم باشد

از روی آن است که در این
 تعفن هر واحد جدا بود
 غب لازم و دائم و سبب
 تعفن صفراست در تمامی
 علامت و همانست که در
 غب خاصه و حرقة گفته
 اند اینکین اعراض درین
 تب نسبت بغب خاصه
 بیشتر باشد و نسبت
 بحرقة کمتر و نقص در
 بدن و مکرر سبیل بجز
 این عرق نباشد مگر در
 آخر بار درین فرق
 میان غب ایچ و حرقة
 از روی اعراض چند
 است اول آنکه حرارت و
 لذع و حرقة اش بود
 و از آنکه در غب دائم
 بود و آنکه حرقت درین
 ظاهر بود و سیوم آنکه
 ترب غشیان و متخلط و
 عقل و ذهن و خفقان
 عشی و سیساربان
 نباشد بخلاف حرقة
 فایده ماده غب دائم
 اگر صفرا خالص بود
 و در علاج نرود و از
 یک هفته تجاوز نکند
 و شدت و شدت عارض
 و محسوس و عدم خلوص
 است علاج هر چه در
 غب پاره خاصه گفته
 آید بکار برند و در
 اینجا نسبت بغب خاصه
 و پاره بیشتر بنفع
 کوشند و بجز این
 نرسد و اودن چندان
 و کثیر حکند خاصه
 که غیر خاصه بلغم
 و نشان آن پدید
 استفراغ نماند و در
 ابتدا بحرقة نرم یا
 آب فوکه و گلاب و
 شراب بنفشه و نشاء
 آن طبع را چنانستند
 از حمام باز دارند
 و شربت لیمون نانچ
 و شیر و تخم کاسنی
 و آب قرمندی آلود
 بخار نافع دارد و
 نوع دوم اندر تب
 حرقة و بالا گفته
 شد که هرگاه ماده
 حاد و نرون یک ما
 عفن شود و بر و که
 بیشتر در عروق و
 کواحل و جگر باشد
 حرقة خوانند و ماده
 و یا صفراست یا
 بلغم شور و عام
 است که صفرا صفت
 و یا بلغم مایه
 مرکب باشد و باید
 دانست که بلغم
 شور و حکم صفراست
 کما قال صاحب
 السویدی البلغم
 المالح فی حکم
 الصفراء علی ما
 مر فی بحث الاطفاذ
 الغض فی القلب
 فی الشائین و الا
 و رقیه القرنیه
 منه استعمل
 الشغل اعظم
 کما استعمل
 الصفرا بالجمیع
 حرقة تبی است
 شدید الاعراض
 اکثر لیسبا و
 شبان فتد و
 مشایخ را اکثر
 عارض شود و اگر
 شود بک سار و
 بقوت سبب زیرا
 که مناسب تر
 بود و حرقة
 پیران را نیستند
 و از آنکه قوی
 ایشان ضعیف
 است با سبب قوی
 همستر تواند
 کرد و این تب
 چند علامت
 است یکی آنکه
 تب لازم بود
 و باطن سوزان
 تر از ظاهر
 باشد و بدان
 سبب مکی
 عظیم بود
 دوم آنکه
 در ابتدا
 فریاد لرزه
 و عرق هیچ
 نباشد مگر
 در نزدیکی
 بحران و در
 بحران هم
 اندر آغاز
 فریاد کند
 و هم اندر
 آخر عرق
 آرد و سیوم
 آنکه سرفه
 قلیل و
 شغریه
 باشد که
 پدید آید
 و و بقراط
 گفته که اگر
 در حرقة
 سرفه پدید
 آید تشنگی
 نایل شود
 چهارم آنکه
 حرارت او
 زیاد تر
 از غب لازم
 باشد

باید دانست که بلغم شور و حکم صفراست کما قال صاحب السویدی البلغم المالح فی حکم الصفراء علی ما مر فی بحث الاطفاذ الغض فی القلب فی الشائین و الا و رقیه القرنیه منه استعمل الشغل اعظم کما استعمل الصفرا بالجمیع حرقة تبی است شدید الاعراض اکثر لیسبا و شبان فتد و مشایخ را اکثر عارض شود و اگر شود بک سار و بقوت سبب زیرا که مناسب تر بود و حرقة پیران را نیستند و از آنکه قوی ایشان ضعیف است با سبب قوی همستر تواند کرد و این تب چند علامت است یکی آنکه تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان سبب مکی عظیم بود دوم آنکه در ابتدا فریاد لرزه و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بحران و در بحران هم اندر آغاز فریاد کند و هم اندر آخر عرق آرد و سیوم آنکه سرفه قلیل و شغریه باشد که پدید آید و و بقراط گفته که اگر در حرقة سرفه پدید آید تشنگی نایل شود چهارم آنکه حرارت او زیاد تر از غب لازم باشد

افسنت که شراب مورد و قرض طباشیر و رب می شود باشد وقت خاصه چون آبکه اندر
 الخطا طافند زیرا که چون آبکه از طاهرین رو بلی نهند گاه باشد که بخیه ماده با معانه ریزد پس وقت رعایت
 آنها ضرور باشد فایده اند طعام و شراب خورند آبکه و حصیه باید دانست که سبب آبکه حرارت غریب است
 اندر خون طوبه ناک تر کند و از آنجوشانند پس بهترین طعمه و اشربه بود و چیزی باشد که با سر و میل
 و از خون است و حبس است عدس با آب ناز ترش با آب بخوره یا آب یونجه آمیخته و اگر طبع خشک
 و در سینه حلق درشتی باشد و حرارت سخت غلظت بود و سبب جلاب باشد و اشربه برش منع نمایند و اگر
 طبع نرم بود و حرارت غلظت و سینه حلق درشت باشد پس را دیگر باره بریانند و با قمر طبع را شیر قابض دهند
 و اگر صمغ و طباشیر و ربات آمیخته بخورند در آب و آب که نرمی طبع مفرد بود و کشکاب کشکاب فایده دارد
 و تخم خشکشان بر سر به برابر باشند و صفت سازند و آنجا که حلق درشت بود و خواب نیاید کشکاب یارن
 و تخم خشکشان کشکاب پزند و انداخته اند و دیگر ضایع بحسب قاعده و موثر برای طبیبانی است از آنکه
 ماده حصیه کمتر و تباها باشد و سبب بسیار صغیر می شود و خسته بود که خون اتها کند پس بهترین طعام
 شراب در سرد تر باشد تا با خشکی و تیزی صغیر می شود و خسته بر آب کنند و خون را اصلاح آرد و چون کشکاب لغا
 سبغون مانند آن کشکاب لعاب با آب بخوره یا آب ناز ترش مانند آن آمیخته باید داد که استعمال العیه
 و کشکاب آب تر از آب خرفه و آب که دو امثال آن بی خصوصیات ضرر دارد اما اگر حلق درشتی بود
 خصوصیات نباید داد و و سبب جلاب باید فرمود و با تدبیر همانست که در آبکه گفته شد و باید که بخیه
 حصیه منع کرده اند و گفته اند که حضرت و حصیه چون حضرت غسل است محروم را و تاسه و غششانی و بتقریب می فرماید
 نبشته و آب لبلاب حصیه نهند که غششانی تاسه می آید و فایده اند احتیاط اصحاب که از ابتلا این جن
 محفوظ ماند و اگر آب که بر تاسه هر گاه از ظهور آبکه و فصلهای سال یا بندگان از که چهار سده که باشند و آبکه نماند
 باشد فصد کنند و آنرا که کم از دوازده سده و یا ده سده باشند حجام نمایند یا رسال نو فرمایند و هر چه باب احتیاط کرد
 اند و با گفته شد عمل آید و بدانند که طعام سرد و بالقوه و شرتهای خشک چون شراب عنب و سکنجبین
 آن را سبب فتنه و مانند آن شراب گذر و سبب طباشیر و قمر صاف و غیر آن خوردن نفع تمام دارد
 و در آب سرد شستن بدن غسل کردن و مندرست لازم است که درین بام کوکون جوانان حدی و حصیه
 نابزرده را از شیر و شیرینی و شراب گوشت با و بخان و خزان از اطعمه و فواکه هر یک گرم و خون قمر و جود
 و

بخیه ماده با معانه ریزد پس وقت رعایت آنها ضرور باشد فایده اند طعام و شراب خورند آبکه و حصیه باید دانست که سبب آبکه حرارت غریب است اندر خون طوبه ناک تر کند و از آنجوشانند پس بهترین طعمه و اشربه بود و چیزی باشد که با سر و میل و از خون است و حبس است عدس با آب ناز ترش با آب بخوره یا آب یونجه آمیخته و اگر طبع خشک و در سینه حلق درشتی باشد و حرارت سخت غلظت بود و سبب جلاب باشد و اشربه برش منع نمایند و اگر طبع نرم بود و حرارت غلظت و سینه حلق درشت باشد پس را دیگر باره بریانند و با قمر طبع را شیر قابض دهند و اگر صمغ و طباشیر و ربات آمیخته بخورند در آب و آب که نرمی طبع مفرد بود و کشکاب کشکاب فایده دارد و تخم خشکشان بر سر به برابر باشند و صفت سازند و آنجا که حلق درشت بود و خواب نیاید کشکاب یارن و تخم خشکشان کشکاب پزند و انداخته اند و دیگر ضایع بحسب قاعده و موثر برای طبیبانی است از آنکه ماده حصیه کمتر و تباها باشد و سبب بسیار صغیر می شود و خسته بود که خون اتها کند پس بهترین طعام شراب در سرد تر باشد تا با خشکی و تیزی صغیر می شود و خسته بر آب کنند و خون را اصلاح آرد و چون کشکاب لغا سبغون مانند آن کشکاب لعاب با آب بخوره یا آب ناز ترش مانند آن آمیخته باید داد که استعمال العیه و کشکاب آب تر از آب خرفه و آب که دو امثال آن بی خصوصیات ضرر دارد اما اگر حلق درشتی بود خصوصیات نباید داد و و سبب جلاب باید فرمود و با تدبیر همانست که در آبکه گفته شد و باید که بخیه حصیه منع کرده اند و گفته اند که حضرت و حصیه چون حضرت غسل است محروم را و تاسه و غششانی و بتقریب می فرماید نبشته و آب لبلاب حصیه نهند که غششانی تاسه می آید و فایده اند احتیاط اصحاب که از ابتلا این جن محفوظ ماند و اگر آب که بر تاسه هر گاه از ظهور آبکه و فصلهای سال یا بندگان از که چهار سده که باشند و آبکه نماند باشد فصد کنند و آنرا که کم از دوازده سده و یا ده سده باشند حجام نمایند یا رسال نو فرمایند و هر چه باب احتیاط کرد اند و با گفته شد عمل آید و بدانند که طعام سرد و بالقوه و شرتهای خشک چون شراب عنب و سکنجبین آن را سبب فتنه و مانند آن شراب گذر و سبب طباشیر و قمر صاف و غیر آن خوردن نفع تمام دارد و در آب سرد شستن بدن غسل کردن و مندرست لازم است که درین بام کوکون جوانان حدی و حصیه نابزرده را از شیر و شیرینی و شراب گوشت با و بخان و خزان از اطعمه و فواکه هر یک گرم و خون قمر و جود و

نمونه کل سبب کل را می باشد بقول کنند

بخیه ماده با معانه ریزد پس وقت رعایت آنها ضرور باشد فایده اند طعام و شراب خورند آبکه و حصیه باید دانست که سبب آبکه حرارت غریب است اندر خون طوبه ناک تر کند و از آنجوشانند پس بهترین طعمه و اشربه بود و چیزی باشد که با سر و میل و از خون است و حبس است عدس با آب ناز ترش با آب بخوره یا آب یونجه آمیخته و اگر طبع خشک و در سینه حلق درشتی باشد و حرارت سخت غلظت بود و سبب جلاب باشد و اشربه برش منع نمایند و اگر طبع نرم بود و حرارت غلظت و سینه حلق درشت باشد پس را دیگر باره بریانند و با قمر طبع را شیر قابض دهند و اگر صمغ و طباشیر و ربات آمیخته بخورند در آب و آب که نرمی طبع مفرد بود و کشکاب کشکاب فایده دارد و تخم خشکشان بر سر به برابر باشند و صفت سازند و آنجا که حلق درشت بود و خواب نیاید کشکاب یارن و تخم خشکشان کشکاب پزند و انداخته اند و دیگر ضایع بحسب قاعده و موثر برای طبیبانی است از آنکه ماده حصیه کمتر و تباها باشد و سبب بسیار صغیر می شود و خسته بود که خون اتها کند پس بهترین طعام شراب در سرد تر باشد تا با خشکی و تیزی صغیر می شود و خسته بر آب کنند و خون را اصلاح آرد و چون کشکاب لغا سبغون مانند آن کشکاب لعاب با آب بخوره یا آب ناز ترش مانند آن آمیخته باید داد که استعمال العیه و کشکاب آب تر از آب خرفه و آب که دو امثال آن بی خصوصیات ضرر دارد اما اگر حلق درشتی بود خصوصیات نباید داد و و سبب جلاب باید فرمود و با تدبیر همانست که در آبکه گفته شد و باید که بخیه حصیه منع کرده اند و گفته اند که حضرت و حصیه چون حضرت غسل است محروم را و تاسه و غششانی و بتقریب می فرماید نبشته و آب لبلاب حصیه نهند که غششانی تاسه می آید و فایده اند احتیاط اصحاب که از ابتلا این جن محفوظ ماند و اگر آب که بر تاسه هر گاه از ظهور آبکه و فصلهای سال یا بندگان از که چهار سده که باشند و آبکه نماند باشد فصد کنند و آنرا که کم از دوازده سده و یا ده سده باشند حجام نمایند یا رسال نو فرمایند و هر چه باب احتیاط کرد اند و با گفته شد عمل آید و بدانند که طعام سرد و بالقوه و شرتهای خشک چون شراب عنب و سکنجبین آن را سبب فتنه و مانند آن شراب گذر و سبب طباشیر و قمر صاف و غیر آن خوردن نفع تمام دارد و در آب سرد شستن بدن غسل کردن و مندرست لازم است که درین بام کوکون جوانان حدی و حصیه نابزرده را از شیر و شیرینی و شراب گوشت با و بخان و خزان از اطعمه و فواکه هر یک گرم و خون قمر و جود و

[illegible]

در دست تو
 گزیده
 و اینک بخت بد
 در دست تو
 آمده است که چون در
 آید به اندازند صافی
 گویند از آنکه زانی
 چنین چون شبست
 شب باجی و شب بخند
 بیداری را بیل شود
 فوج کرد
 گردون شود و خون
 مغر تا که پاکشیده
 بود هر وقت پیر کرد
 مجتهد که بیل بخند
 و در این می شریازه
 فخر میکنند و کند
 فخرت
 سلام

۱۴
پیشتر میسر شده
معاذ نمودند
کرده و این بزرگوار
بنام خداوند
بسیار دعا کرد
و این بزرگوار

[Handwritten signature]

چون فضای که باطن اشیه مجله عضو مخاط اوست و بیکه در عظام یا فامین او نشیه مجله و در بعضی
است از دهان منصف المسالك فیه صول الفلذ و اسنالك و عظامه یسجی و در حیات و گرانای نابودن چون یک
مردن خاصه او که چون ناشیه بگذرانند که تیره رود در رجوع کند و از غرض منافع عظام خنثین از خردی
انگیزد و نیز فرایند و لطیف تدریس نماید تا ده که موله یسجی است بر آن نشیه شود اس و بخیال یسجی منفعه بر وی کاردن تا
سید نماید و خاکسره خست و انور با سب و با طریایا اهل سکرته طلا سانه و طقند و کلاب و بر ستر بندری حار و حق
و باغی و نفع دار و معقالاته و بویا الی الی فله و المکس و سکون اللام و ان درم غلیظ است که
کوشش چسبیده نباشد از زبر و پست چایکه بگردانند بیکه در موضع خود غلظ او از مقدار خود تا مقدار
ساده اند و خاصه این است که مراد را کیلند و شلجی او و حدش این درم از بلغم غلیظ است و آنها او چنانچه
و الاشیه از برای انچه خفست ترین انور و از درم است که عند الغمر منطمان و فرود و اندک در و کند و لون و توام او
متمنیا بداند اشچ که عسله عند الغمر فرود شود و ابعده و اجرت باز یکد و وزیر که ماه او از ماه سایر اعضاء
غمر و بقره است و لون توام او بسل نماید بداند عسله خجسته دارد و بالیه یل بسیار باشد و توام او چون غلظت
و لایسی است و لهذا این بدین نام نه ان دارد و اکثریت از و کله فارسی اما از شهور است و از استانی
و اکثر و اکثر که تازه و کله باشد و شیه زیاده و پید و غلظت باشد بسیار و زیاده و زیاده و زیاده و زیاده
سازد چون غلظت و این نشیه از حش کثره از درم بداند عسله خجسته ترقیه بلغم غلیظ نماید از زیاده و زیاده
علا چون خلیون جز آن احوال نمایند تا بند که از ابتدا ماه جمعه خجسته و در حبت علت با فلت صلابت و کله از
در و غلظت که در محل سود و در این وقت از دو کار یکی باید کرد و یاد و پیغ که از درن انچه در درم مل گشت
و سایر که در محل نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه
ناید و سله از برای انچه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه و کله که نشیه
شکی نهایی است و از برای سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله
نشد که چیزی از نشیه است و اینها اندر زیر اگر غشای رده ری یا پوست بماند سله به شوری بر و ان
درم عود نماید و یا در سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله که از برای سله
غلظت است معقالاته اندر غده و غده بر آنکه غده و بر دو گونه است یکی بلغمی و دیگری سنج زبان و کله
ن و لول بن ران و درم است که در بن محل مقصود است و ان حسیست صلب که در ظاهر بدن بداند

[illegible]

در این فصل از کتب معتبره و مشهوره در این علم

و اینست که در کتب معتبره و مشهوره در این علم
 مراد است که در کتب معتبره و مشهوره در این علم
 قوی که در آن موضع بود و متعلق به این است
 یکدیگر و در این مبحث که در این مبحث
 و اگر قدری قدیم تر باشد و در این مبحث
 و ماده و متعلق گشت از این مبحث
 و آن رشته بر آن و در این مبحث
 مانند آن که در این مبحث
 نمایند و اعتقاد بر اینست که در این مبحث
 سو با آنکه در این مبحث
 و طول و عرض و مساحت و در این مبحث
 آنکه در این مبحث
 مانع تولد این علت است
 هر یک از اینها که در این مبحث
 متناهی می سازد و در این مبحث
 و بهیچ وجه اعضا را فاسد می سازد و در این مبحث
 که بواسطه غلبه خشکی اعضا را فاسد می سازد و در این مبحث
 مرده می برآید و چون در این مبحث
 اطراف اینها که در این مبحث
 و قاعده القومیه و در این مبحث
 سائله ای که در این مبحث
 سو و آنکه از این مبحث
 و در این مبحث

و اینست که در کتب معتبره و مشهوره در این علم
 مراد است که در کتب معتبره و مشهوره در این علم
 قوی که در آن موضع بود و متعلق به این است
 یکدیگر و در این مبحث که در این مبحث
 و اگر قدری قدیم تر باشد و در این مبحث
 و ماده و متعلق گشت از این مبحث
 و آن رشته بر آن و در این مبحث
 مانند آن که در این مبحث
 نمایند و اعتقاد بر اینست که در این مبحث
 سو با آنکه در این مبحث
 و طول و عرض و مساحت و در این مبحث
 آنکه در این مبحث
 مانع تولد این علت است
 هر یک از اینها که در این مبحث
 متناهی می سازد و در این مبحث
 و بهیچ وجه اعضا را فاسد می سازد و در این مبحث
 که بواسطه غلبه خشکی اعضا را فاسد می سازد و در این مبحث
 مرده می برآید و چون در این مبحث
 اطراف اینها که در این مبحث
 و قاعده القومیه و در این مبحث
 سائله ای که در این مبحث
 سو و آنکه از این مبحث
 و در این مبحث

و اینست که در کتب معتبره و مشهوره در این علم

[illegible][illegible]

جمع شود فصل در ترفیق شکر یعنی بایک ساختن موی بایک در نوزده فاکسیروب از این نوزده فاکسیروب
و از هر یک که خواهد شد زمانی مندل می گردانند بیک جاننده نوزده تا پوست را نوزده بعد نوزده که بخواهند
بیک بشویند و اگر جو دار و با قلا و خم نوزده ببالند تا برفیق یاری دهد و ایضا از این نوزده فاکسیروب فصل در ترفیق شکر
سویا را درست دارد و در هر یک مندل که در خون باب خم نوزده و یک گرم بر روی ببالند و این هم گاه این استعمال نمایند بیک
بایک گرم بشویند و در خون شربت نیز نفع دارد فصل در ترفیق شکر یعنی بایک ساختن موی بایک در نوزده فاکسیروب از این نوزده فاکسیروب
چون سخن لادن و آنکه در شکر و غلایق و غلایق که در قرا با نبات است دیگر شکوفه و شربت جو نوزده که بخواهند و بدان
آینه استعمال نمایند دیگر باز و یک مصل برین بریان کنند و کثیر و خبب مانی هر و شکر یک پانزده درم تک تقدیم
نرم کوفته سه را بایک گرم خمیر سازند و بر موی بربندند سه ساعت دیگر در سنگ و آهک سر کرده و گشوی که بیک
محل طمانی گویند سه ساعت بر سر را بر بایک بسایند و یک سرشته بر موی بربندند و برگ بیدار بچیر بالای او نهاده دارند
و سه بار چسبند و سه ساعت بچسبند و بیک سرشته بر موی بربندند و عقب آن روغن ببالند تا دفعه ششم
نمایند اگر روغن که باشد بر سر است و بعضی گل سه حصه و آهک و مرده سنگ یک یک حصه مرکب میسازند و
کفیه می کنند طمانی باشد یا دیگر همان عمل دارد و آهک سر ذاکره می آمیزند دیگر جو سر و در شکر بچسبند
و خرب نمایند فایده هر گاه خناب خواهند که شستن موی را بایک گرم بشویند تا برایش موی
سود و خشک سازند و بعد خناب گذارند فصل در ترفیق شکر یعنی بایک ساختن موی بایک در نوزده فاکسیروب از این نوزده فاکسیروب
شرباب در اینج هم سرشته و شب در پنج مخلوط کرده و در غفران فقط همین عمل دارد و شربت نگین است
شیرینی و زردی و اینج موی را سرنگند سعد و کندش است و اینج موی را سفید ساز و در خطاف است و
خنابش افواج کاف و در تخم ترب و گوگرد و گرم کوفته بر هر گاه و بر کوبیده و شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد
گذارند چنانکه تا که موی سپید شود و اگر بخواش بایک بسایند و یک گاه سفید خناب نمایند موی سپید کنند
باب اندر این انظار و نظیر فاضل اگر بخواهند و نظایر جمع است و اینها بچسبند و شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد
الانظار و موی سپید که بر ناخن ظاهر شود همچون موی و سبب او بطوری نمایان فاضل در این
علاج است فاضل بدان که بایک سبب باشد و این آودیه نهاد سازند و شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد
شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد
یابودی سر که بر ناخن ببالند و دیگر تخم کتان کوفته و شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد شستن موی را بایک گرم بشویند و بعد

در این لادن که موی را ببالند
و آن لادن که موی را ببالند
کی بیک گرم شکر موی را ببالند
آب بیزینا بر موی ببالند و یک مصل
روغن بیزینا بر موی ببالند و یک مصل
آب جو در روغن بیزینا ببالند
سویا بایک گرم شکر موی را ببالند
حقه بشویند و این روغن ببالند
روغن بیزینا بر موی ببالند و یک مصل
دقی که موی را ببالند و یک مصل
برگ موی را ببالند و یک مصل
سویا بایک گرم شکر موی را ببالند
و آب بیزینا بر موی ببالند و یک مصل
کند و موی را ببالند و یک مصل
افزاید نمایند و بچسبند
روغن بیزینا بر موی ببالند و یک مصل

۲۷۸

نکته که در کتب کلاسیک آمده است که عرق الکرم بسیار است که بر وجه طایفه بود فایده کف الکرم علو حکم است یعنی شاهره نرم و سپید
الکرم یعنی گفته اند کف الکرم بسیار است که بر وجه الکرم سیچید نوع چهارم آنکه بسیاری حرکت در دست
و ملاقات حرارت هوا و جز آن باعث کثرت عرق گردد و علامت او وجود صفت است و علائقش قطع
استنب نوع پنجم آنکه طبعیت ماده رطوبت را دفع کند و علامت او وجود جوی است و کثرت عرق
ایام سحران فسادن در پیش عرق را حاصل نشاید که در مغز است لکن آنکه خوف و خوف لغت فایده
از جمله جیل باز داشتن عرق آن است که بسیار خوشنود و هوای خوش نشینند و عرق پاک کنند زیرا که هر یک پاک
نشد بیشتر آید و اگر بگذارد همچنان و پاک کنند بار استند صفت روغنی حالب آب برگ مورد آب و جوی باران
گل میوه شانه نا اسیب است و در روغن بماند پس در پشت مفاصل بماند و اگر مورد تر نباشد برگ
و خشک و گل سنج و مضطرب جلد آب بنزد آب صافی کده بگیرد و چهارم حله آب و روغن
یا کف از نیز و جو شانه تار و روغن بماند که از و نکوفته باین اودیه جو شانه قوی قرار باشد و در یک عرق
کند برگ مورد و گلزار که با همچون بخار کنند بر بدن باشد و عرق حبس کند و قوت دهد و علاج عرق
که در زمان گرم حادث گردد آب سیب یا بهی گلاب روغن خیار و گل جلد برابر با شش نرم جو شانه تار و روغن
یا قناری و جزوی تدبیر عرق در جیات محذوف گفته شد فایده بسیار باشد که به تدبیر عرق آورنده حاجت آید
پیدا در اینجا ذکر کرده میشود و اعند حاجت بمل آنزد و مبتلا به کثرت عرق را از این چیز یاد و در دارند باید داشت
هر چه شمع مسام بود عرق میآرد از اندام خارج است و دریا صفت و انگیاب باب گرم و شمال
نوع و ایضا آب کرفش و گلاب و قدری سکر که در روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالیدن و کنگار روغن بانه
تنها یا با پوره آمیخته در روغن غار و بلیان در روغن سوسن و آب ترب یا زرد انداز حبله معرقات است
و از داخله شرب کبجیاده یا زردی است باب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه و
عسل دارد و تناول خود آب و قلیه زردک از روغن تبیل است و آبیکه در خوابت سرد
بود در تابستان نوشیدن او از مستفات است **فصل در عرق الدم و عرق**
الکرموی عرق الکرم آن است که بجای عرق حوان میرسد و آید عرق الدم و
آن است که عرق منقطع با خون آید که سبب انقباض حیات و قوت خواست نه الطیف صفت و ضعف قوت
ماسک علامت میدهد که در بدن بنده سبب خمال قوت و در حقیقت آن در کار محذوف و در روغن شانه و روغن

کلیه با شش از هم جدا و منفی
تفاوتی ندارند و از تحففات مازو
در کل از منی و کلاسه اقایقا
و صغیر و از مازو از این مایه
مناسب باشد جمیع مایه
باز و منی کل با کلاب در بدن
در شش با اندک می افتد
در شش می افتد و اگر کلاسه
آن از هم جدا و منفی
در شش است از این مایه
اولی که با کلاب آن
کلیه خشک در شش است
با حسن و کلاب
خیابانده صاف شده
سویق نبوت شده

تخم فرج و غیره دلی که از موسم دروغن که در بادام ساخته باشند ضما نمایند **فصل** در لطیف
الراکس و بزرگ شدن سیر و نوع است یکی آنکه رطوبات در باج غلیظه زیر کاندس برنج شود
و شیون جینی در دوسر که عبارت است از لطیفی قبا بل المر اسین منقعه گشته گردد و بالضرور در بعضی از
سیر بزرگی بدید اند **علاج** اینجا که در پید گشته چیزی که محال و لطیف و بلو بار و ریاح بود ضما
نمایند چنان حب الرشا نه آب لت کرده و نور و جو به بر و غن با دام تلخ یا کر و نه و یا که صبر و کنش
و زعفران آب مغز گوسش در بینی چکانند و دم آنکه بیان پوست سیر و صفاق که بالاس
صفحت است یا میان صفاق و تحت رطوبتی گردد و بدین سبب اینجا متورم نماید پس نرم
بود و بی در باد شد و هرنگ بدن نماید لان تلک الرطوبه غیر مضع **علاج** پوست انار و جو
سرد و سرکه ضما سازند و اگر عین منقعه نشود پوست را به شکافند و از اجسام است را
بر فعات نبسرون آرند و بعد استخراج ماییت تمامه حیرت را مندل نمایند فایده
بالای صفاق بود و بگاف خفیف کنند و اگر زیر صفاق است یعنی زنده تا صفاق شکافه شود
و هر چو نکه باشد اگر ماییت اندک بود یک شق عریض کافی است و اگر بسیار بود و شق متقل
و اگر بسیار تر بود شق متفطح **فصل** در انتفاخ و کله اصابع گاه باشد در هنگام
و خراج وقت صبح و تمام انگشتان بخارند و دمیده گردند حیث اعتبار فصول در آن و این است
بدین صغرا و سه را بیشتر **علاج** برای تقشیر مسام تحلیل ماده بباب دریا شور یا نمک
یا طبع چغندر یا بلبل یا شام یا آبیکه یا بجز و کرب یا عکس منقعه و کرسه و فرس جوشانند
و انگشتان را بشویند و زمانی که می بدارند و مالند و بجز و شراب بخته ضما نمایند و اگر بدین ستر
نقدقع نگردد و فانه نه در تلک الاثره و غلیظها و سیکر الیهاده و حدتها و آنکه اسحا شده عنها **فصل**
در تقیح القطاع و حمرتها و قسطا ط بالفستیش است گاه را گویند و مثال این است
و هو مفعد الرذیف من الیواب و من الانسان الموضع الذی یمنه که در تلک فیه
باید دانست که گاه باشند که از کثرت استقامت یا اصطناع کفیه پیش نشست گاه می
شود مبد و خند کشیده گردد و شکافند و منقح شود و فستیش
در این بهمباران ناتوان کثیر **علاج** در اول این بهمباران اینجا

شده باشند ترک استلحاق فرماید اگر ممکن بود خفض و افاضه اولی الامر منتهی و مانور
 گلزار و جستان و دیگر روایات طلائع اینده و استلحاق در اندک جلا و وسر که که بر وقت
 سر و کرده باشند و آنجا که ترک استلحاق ممکن نباشد بر حسب بیچاره را از فراموشی ناواسته
 آنحضرت بر پشت چاره نباشد باید که آنرا زوری چند بازگردانند بر پهلوشنست گاه
 در هوا کش ده دایره تا تکلف گیرد و الفبا برگ بید و گاه در کس و یک نرم زبانه و بکشد و در
 درشت و سخت دور دارند و هر گاه خراشیده شود و سته آرد بر هم اسفند اوج و مثال
 آن دیگر خفقات بسیارند **فصل در صفتان** نفهم صا و مهله و وی آن است که بگو
 بد از بدن آدمی آید و سبب او عفونت اخلاط است و حرکت آن بسوی جلد است
 که بعد جملع حرکت مشوشه بوی اوریاده می شود و تاخیر در غسل جنابت و نادرل چیز
 که مانع است ماده حسدی را بطاهر بدن حرکت دهد چون طلیت و حله و شیر و پنجه انجدان
 و برگ او و مانند آن از موهجات این علت است و همیشه ظهور او در اماکن پوشیده باشند
 چون بغل و کش ران و زیر خصین و مانند آن و باشد که از تمام بدن بوی بد آید و سبب
 عفونت بر از دلول و عرق نیز عفونت اخلاط است **علاج** به قصد و غسل بدن را پاک کنند و
 جهت تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج اکثر به مبرده و نجین دهند و اغذیه مناسبه چون لبن
 و طماح لب که بچشمه بخوراند و آنچه حار است و بالا گفته شد بریزانند و بعد تنقیه باب بجمجم غسل
 فرماید و اش و شربت و برگ سوکس و صندل طلائع فرماید باب یا کلاب صرف و این ادویه و فیل و
 دیگر اماکن تنفذه المیدن نفع دارد و در اسکنک سپید کرده و جلا بمری ساخته و تونیاید
 کاخور گلاب یا آب لباسیند و میالند و اگر اسهال صندل سپید پوست ترنج فرجوشن با سنفوم
 آینه گل سرخ شنبلیله بانی حله سادی نرم گرفته بچشمه در غسل با لند و هر چه فالجن سام
 و کشف جلد و بالع عرق است المیدن او سود دارد و در اسکنک فقط باب ساینده طلائع
 سرخ الاثر است قایده گاه باشد که در مغایر و میان و کشتان بازیر قدم ویر
 رختان عفونت افتد بواسطه کثرت فری عرق **علاج** رگ زنده و غسل بید
 و در پهل کوشند و از حرکات منع نمایند تا مده در آن ایست گرم و بعد تنقیه بکشد گرم بنویسد

نیز که در غده غریبه می شود بعد از جفت کافتن بگذارد و اسامی آن سوسن و اسفناج
نیز در آن جا مانع ترشح عرق و انقباض عضله گردد و در عروق و عروق لقیح و در صفت آن برگ
سوسن و قوتیاد و سنگ گمانا گل سرخ گل ارمنی خاصه نازک پوست انار و بلبه براب و کافور
قدری که بسیار خوشک را داشته باشند و در وقت حاجت در آن موضع بپاشند
کنند و هرگاه از سیمین عرق و ماده درین جا جرات شود و در سیمین غل و سقیده برانند
و اگر سیمین بسیار که بشویند تا چرک و رطوبات قرحه که مانع از مال است بزداید بعد از سیمین
عروق بکار بند بهتر باشد **فما ندره** کاه باشد که در پوست سیمین افتد بسبب خلط و هم که در بجا
گرداید از بجا است و جنبه که از و غل و پوست سر براید و آن عفن گردد و این مرض میساج و بقال
اکثر افتد که در رطوبته التي سبب مادة العقومته في ابدانهم و ضعف الحارة
الغیرتیة التي تنفع العقومته **علا** ح که تنقیه موافق برگ سوسن و مر و اسفناج و
قوتیاد و پوست درخت صنوبر و جوز اشتر و سونخه و دفاق کند و شرب طلا نماید و از انجیر
گرد و سیر و پایز بود و قناب سیر بایند گرد و بیه که خور دان آن عرق تمام بدن خوشبو
کند اهل سنگ گران سیمین زرد و الوکوش دار و هر واحد ازین تا درین باب مفید است
نقدیه محمود بخورند و بر اسه عرق باز بشتن یا سبب و آب حل کرده مالیدن
سود دارد و برگ سوسن با برگ طرنا را یا آن که در کس شیبیده بکشد بهین عمل دارد
و عرق کفنه و شرب بهین بشود **ف** و نسا و اسفناج و بلبه و پوست انار
باشد که از سیمین سوسن و مقداد است و آب ستر هسل و تخم و سبب است
و سیمین را آن مرد گردد و از آن نفس الفول العبد و الاطراف و لای
نبرایه و ماکش و سیمین را بدان بعد از آن یخ و یک از الیزیر و سوسن و کافور
و ملاقات لای و سیمین و اول مرنگا میکشید ظاهر شده باشد و پس از آن
و عرق سوسن را و نیافته و سوسن و سیمین است و عرق زیت و روغن کجد که بر
یا سیمین مریب کنند آن را و عرق زیت که بید و روغن زیت و روغن سوسن سیمین
خورانند و دیگر روغن ها که در سیمین بماند و اگر در سیمین آید باشد و سیمین و کافور

[illegible]

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

阮

10/10/10

کتابخانه

مجلس

100

07
١٢

12/12/12



25

卷一

100

100

10

[illegible]

آن عضو سینه فاسد گردد و بصید تبدیل شود و مقصوره شکون نباید و علامت او سیاهی قرحه است اگر
 کشته شده باشد و فساد و عفونت او با عصاره مجاوره زرد سرخ است که علاج بر تقیه بدن نمایند بکوب
 فاسدیت را اگر قرحه در غده و حرارت بود و حوالی او زرد بود و در طوبیت زرد سالیان تند مسل مفرط بود و اگر
 حوالی قرحه سیاه و خشک باشد و حرارت شدید بود مسل سودا و اگر نالی پمیدی بود و در بیم پمیدی سالیان تند مسل
 بلغم و اگر مایه و در قرحه بود و فساد باید کرد و باید است که فساد در همه حال بود و اگر خون که در غده است
 او تنقیه به غلط میشود و در جمله تبدیل فراخ گوشت سبز یا کچم مناسب غلط روی بود و برای تنفیذ گوشت فاسد
 اطراف فاسی و دیگر غلظی و غلبه الشلبه کوبند و قدری سمن روغن بنفشه در لادن آینه نند و صند سازند و بعد
 سلفو ط گوشت متبرل مرهم نکار و سکه استعمال نمایند باقی اجزای فاسد گوشت بجای دور شود و گوشت سرخ
 ظاهر گردد آن زمان پاره مرهم بنفشه بگزینند و هم که قرحه در عضون افتد که گوشت اینجا کاه شود و در کاه بنفشه
 ابدانی سینه فیس و سله کثرت بلون و در ج تحفیف که موجب اندال است و بعد از آن علاج او و اکیال
 و سینه بر قرحه نند و گوشت متبرل و در مشد و صبح بنشین ظاهر گردد پس بملات به نوازند و بعد هم آنکه در قرحه
 رگ بزرگ باشد که در هم قرحه را زرد دارد و بدان به نایل صورت نه بند علاج فساد گوشت و کوبیدن
 طبع باقی سینه و تبدیل غذا نمایند و بعد فساد سهل رگ مذکور که قرحه است نیز فساد کند و اینجا به نوازند و بعد
 اگر قرحه در غده است و آن ایضاً فساد و علامت لاله البین با شش مرمن القرحه و از هم آنکه او و به مرهم که استعمال
 نمایند بر آن علاج قرحه و افش تنقیه تلا و اطراف که در مشد و در کرمی و بدان سینه مایه بسیار روی بطور
 و قوت عصبانیت آن نتواند کرد و علامت افراط تخمین است که با استعمال او به حمره و التهاب در هم زیاد شود
 علاج او و به که یکبار می برنگذارد و در هم سر و یکبار بر تدا افراط شود در سردی و بدان سینه قوت عضون
 است و تخفیف شود و خدب غذا تا به تصرف بر آن نگردد و علامت او میلان قرحه است بکوبی
 سیاهی قرحی علاج مرهم سودا استعمال نمایند یا قحوری کرده شود و در جلا سینه باید و علامت او
 است که قرحه بر حرکت بود و گوشت وی مرهم متبرل در آن آویخته باشد علاج او و قوی الشفیه
 چون مرهم شکر که از زنگار قرحه است و مانند آن ساختن باید که بر نند یا قحوری رود و از تخفیفی که باید نشان
 او است که قرحه رطب و متبرل و کثیر الصید بود علاج مرهم مدله قوی لطف که در کله و بازو است
 باشد یکبار بر تدا یکبار برده شود و در کوبیدن و حدت جل گوشت را که از نفع فانی سازد و نسبت به بر و این

و اگر قرحه در غده است و آن ایضاً فساد و علامت لاله البین با شش مرمن القرحه و از هم آنکه او و به مرهم که استعمال
 نمایند بر آن علاج قرحه و افش تنقیه تلا و اطراف که در مشد و در کرمی و بدان سینه مایه بسیار روی بطور
 و قوت عصبانیت آن نتواند کرد و علامت افراط تخمین است که با استعمال او به حمره و التهاب در هم زیاد شود
 علاج او و به که یکبار می برنگذارد و در هم سر و یکبار بر تدا افراط شود در سردی و بدان سینه قوت عضون
 است و تخفیف شود و خدب غذا تا به تصرف بر آن نگردد و علامت او میلان قرحه است بکوبی
 سیاهی قرحی علاج مرهم سودا استعمال نمایند یا قحوری کرده شود و در جلا سینه باید و علامت او
 است که قرحه بر حرکت بود و گوشت وی مرهم متبرل در آن آویخته باشد علاج او و قوی الشفیه
 چون مرهم شکر که از زنگار قرحه است و مانند آن ساختن باید که بر نند یا قحوری رود و از تخفیفی که باید نشان
 او است که قرحه رطب و متبرل و کثیر الصید بود علاج مرهم مدله قوی لطف که در کله و بازو است
 باشد یکبار بر تدا یکبار برده شود و در کوبیدن و حدت جل گوشت را که از نفع فانی سازد و نسبت به بر و این

راسدای
 خند و خنده
 از در و کای
 از این و آن
 استخوان ابد
 صلاح باشد
 برون باد
 و فخر
 بایست
 راجه
 و فخر
 درخت
 چیدن
 در موضع
 یاد کرده
 فواید
 باشند
 از هر
 راجه
 بای
 حق
 بای
 حاصل
 از
 و فواید

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

اما اگر غلظت در فصل باز و هذان باشد معرفت آن شک نیست که در وقت بین لایس العضد اذا دخل
 يدخل فی الابط و یظهر فی الاوجاع ظهور انبساط و لا النور و لا التفتیح و لا التفتیح و لا التفتیح و لا التفتیح
 و نفس غایب فصل الورک یا بحمل خلع بر عضد و علامتی بر بری طبعه است چنانچه نوع جدا جدا گفته اند و بعد
 علاج کلی که شمل است جمیع انواع را **علاج** هرگاه عضو متشنج شود و مانعی بر سرش که باید
 الم حجاب آن عضو را بر سختی سختی کند و خند و خاصه رگ که بدان عضو متصل
 بود و یک انتقال گل ارسته در جلاب قند و گلاب بنجر را بنهند و طبع را به فلوس جلدش
 در سبیلین و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در
 بر و عن باد و احم فرمانند تا از تب و اما س محفوظ اند پس نظر کنند که خلع بسبب است یا مرکب است
 اگر سخت یا به مال یا لقرحه اگر مرکب بود سخت قرص و جرحیت و اما س را علاج کنند بعد از خلع خاصه
 خلع اگر در بدگاه بزرگ بود اگر در عضو س بود که بسیار شود بجای باز برید و جرحیت و درم طفت
 کردند و در بر جای بدن آن است که آن عضو را به استکی اندک اندک بنمایند و استکی اندک
 بکنند تا جایی که در سبیلین و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در
 که محل خود را یافت و بعد از آن که عضو موضع خود را بداند باز بر نیاید اما اگر از استکی
 در و شد بر آرد سبیلین و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در
 بوزند و زبر که بیم باشد که استخراگم شود و اما س نو که گند پس او سیل تر
 آن است که مغاث و گل ارسیه باب برگ مورد و سبیلین و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در
 ساختن و آرد و آب مورد و سبیلین و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در
 کرت نباید چسبید علامت هرگاه اگر خلع گوشت و پوست نیست جدا شود و باید
 اگر آن گوشت و پوست باز شده را به برند و آن جای را به برند و آن گوشت گرم کرده و در
 آن گوشت فاسد را ز چسب آنچه آورده اند که در زماست و در سبیلین و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در
 سنگ افتاد و پوست و گوشت از رویه باز شد و استخوان باز و بر سرش
 و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در
 و گوشت و پوست را آب سبیلین و ترند میس و آب بلباب یا آب نو که یا شک آ میخته یک شایند و غذا در

و در آن سبب استخوان هم تپاده و گسسته و آنکه تری تر از تلخ روی نمود و علامت او اینست
 بر بعضی مخصوص است بنوع جداگانه مدونع اول در خلع ملک که پیاپی از آن است و آنست که در کتاف
 ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند علاج یکی را فرمایند که سینه بکشد و از پیر و بان او کتاف
 بکشند و مندر است در هر دو طبیب منتهی است که گرسنه بجنبند و بجنب و
 راست برده و بجای منتهی است و اگر از پس پشت بنام نشینند طبیب منتهی است و اگر از کتاف
 خود کشد و بسیار آرد و بجای نشاند بهتر باشد و اولی آنست که سخت نمائیم
 بر بند و روغن بنفشه با دانه بماند و آب گرم آنرا بر انداخته و فرو نمائیم شود و بعد از آن
 بر بند که بدین طریق بجای آسان نشیند نوع در خلع ترقوه و عیسی جگر کردن و
 علامت وی آنست که استخوان خاک نلامس شود و دست بسدر رسد
 علاج بدست راست کرده و بجای بر بندند نوع بیوم
 مشکب یعنی و خش و این بندگای است که بر آمدن و بجای رفتن او آسان بود
 و در آنست که در قبیل ترقوه و پلست سینه بر سراید اگر با ملت
 نمایند و خش که بود و مخالف و خش دیگر است و در فرق آن نیست و در پلست
 و در استند و هیچ حال بجهت سوزند مگر سختی و در دندید و دست بالا
 برد و حرکت و شوار نتوان کرد **علاج** دست و بازوی او بگیرند و طبیب
 آنرا گشت عاقلین از دیگر دست و قبیل افکند و مهر استخوان بازو را
 بردارد بقوت تا بجای رسد و اگر در میان آن لحظه که بند جدا شود
 کند که دست در قبیل خود آرد و به بجای نشیند فی الفور اما آنجا که در
 چند کند که باشد و مفصل سخت گشت باید که گجام بر بند و روغن سداب
 گرم بر بند تا نرم شود و قبیل بکشند که بر پشت خم شود و گردن از پوست یا بر
 در میان و در قبیل که از بند و بعد از آن با سینه و در هر دو دست
 کتاف خود کتاف بجای مدونع چهارم در فرق و این مفصل را سینه و کتاف
 و بعد خلع و شوار بجای و در علامت او ظاهر است که در سینه و کتاف

دست کشاده از دست او بگیرند و نگاه دارند و بخوابانند و بکشیدن آن بکشند تا بیاورند
 نشود و آب بجای نشیند و چون بجای رود دست بر گوش برسد بر بند با اعتدال نوع
 پنجم ریح بندگاه ساهزد انگشتان دست جلا ج برین کشند تا شکل درست بیفتد و چون
 بجای آید پس بر بند نوع هشتم در خلع مهره های پشت و گردن و این بزرگ است زیرا که
 شفاعت یافته ده می سازد و مصلحت دارد که بر مهره ها و زانو بردارند و بر فرق دست و رانند و
 بقدر احتیاط خلع مهره های پشت این تدبیر مقرر کرده که بگیرند نخه به اندازة بالای و پهای
 حایل یاد و گاهی سازند بدان مانند و بالای آن نخه یاد و کان یعنی چه تیره بسری
 نرم اندازند و بنیل او خام بنزد آن اعضا او نرم شود پس برون آید و بفرمانند
 مریض که بیشکم نکیه نماید و دستاری یا قوطی محکم دو بار بر سینه او بچند و کنار او
 از نفس و ن آورند و میان کتف بند کنند و دستاره بگیرند و هر دو با
 مریض از بایانستند و نه بر بندند و آنجا که بن راهب است بندند و نگه دارند
 دست او بچوبیکه بر شکل دستها و ن بود هر دو کنار او را بدین چوبها محکم سازند و بفرمانند
 که تا بقوت کوه نشسته شود بگردد و هر دو کف دست بران مهره بنهند و قوت کنند تا بجای
 رود و طریقه است و او مهره کردن است که مریض را بقف انجا باندند و سر او بکشند
 و مهره بماند تا بجای رود و ضماق قوی از مانش و گل از منی و صبر و مخاض و زعفران
 بگلآب و زرد تخم مرغ سازند نوع هفتم در خلع مفصل و رک یعنی برین
 و علامت بر آمدن بندگاه ران است که اگر بسوی اندرون متخلع شود پاس
 را قوت نسبت بپای دوم دراز تر کند و زانو و بند بپای آن و تونگردد و بخوبی این بریده و آمانی نماید
 بر تان به چوبه آن تان باشد اگر اختلاج برفت برون رود یا بکو کوفتاه دست و هم چوبه
 ران در خاک و نیم در برابر او آمانی نماید زیرا که سر استخوان ران را بجای می کشد
 پای را بکشند و راست او چپا بچینانست سر استخوان بجای می کشد از زانو و مهره بندند
 که نه تازی نرم و یک سر نو از چوبی که می سازند و پای برادران رکاب کشند و آن را بر
 ساق ران اندازند و هر یک بر یک بر شمشیر انداخته و کشند و بر شمشیر و بر شمشیر و بر شمشیر

و مفصل حالی بود که از مقدار طبیعی درازی نزرگ و سبب غیب رطوبتی را بدو است و سبب
اعصاب و رطوبت و این چنین عضو و تر متعلق گردد و علت استرغای مفصل است
از عضو و میزان نماید و چون آن را از دست بردارند تا سیم مار خود بر چپتری آن را
قابلم نقد طبیعی باز گردد و غیب شکست و باز چون که از خود بعد از غرضی رجوع نماید و اینها
خاصه و نیست که در مفصل خود را که می آید و باشد که این کا دوس که مشابه بود که گشت
در آن نه اند آید **علاج** عضو سترخی را درون سوز و انداختن تا پستقر شود و نیند
و سبب آن است بداند چپتری های مقوی قالیق سوز و چون باز و گلنا را و افاقیا
مثال آن باد و پیسنه حقیقه چون قرصا داشته و قدری خنجر بید ستر کب سازند
و شمار سازند و عضو ابرهان است بداند سینه یا بسته است به مناسب دست تا که
است خاز و ال پذیرد و مفصل قوی گردد و درین مرض جو را سرد و اهل همه آنچه
در فتن است ضما و تری نفع دارد **فصل** در تغییر سیم مار و طایفه آن در دوزخ
باید دانست که شخصی زهر خورنی احوال قی فرماید پیش از آن که قوت زهر در بدن نشد
گردد و آب گرم در و عن غنجد با سکه بسیار نوشتند تا قی هم کنند و اگر قی بغراغت نیاید
شربت بچوشند و قدری بوزنه بانگ در طنج آن حل کنند و در و عن کثیر القصد است
بدیند تا قی تمام نماید و اگر خور افقی نیز باشد شربت بچوشند قوی تر باشد با سکه هم خور
نی و دیند پیشتر باید داد که قی بغراغت آرد و اگر قی هم نیاید قوت زهر را خود خواهند گفت و
چون قی کسب مد عا کرده شود و شیرازه خاصه اگر از کا و باشد بخوراند هر قدر که نواز خود در
شبه در ابطال زهر اثر تمام دارد و اگر از خوردن شیر تر قی آید بغایت نازک است و سکه
در سیم مار کا که اخته حکم شیر دارد و دفع زهر یک گفته اند که اگر شیر از دست و نعلایان و بطی
که نه و شیرین شود و است و تریاق کیه و بیشتر و بطیوس و مثال آن سیم مار است
و تریاق طین خنجر فی القوداده شود و مد را پاک سازد از زهر و اینجا که معاین گرم
حرارت پدید آید بخورند و عن باید داد و قی باید فرمود و قطعا سیم مار خنجر بدیند و زهر
نیم سیم مار را در اند و اگر طعام نخواهد غذا لایق بخوراند شکم را بسیار خنجر

نفس نهد و اگر از ترس زهر سردی ظاهر شود در غصه بماند آن را گرم برسانند و طبعیه
 احتیاج از خوردن و آشامیدن است که هر جا که این خوف باشد خوردن و آشامیدن
 دور دارد و از آشامیدن و خوردن که بسیار ترش و شور و کینه دهنده و پریزنده
 زیرا که طعمش زهر در این چیزها کمتر محسوس گردد مکن باشد طعام که در آن
 خوف است بخورد که در این چنین محسوس خوف حاصل نشدن و طعام اینجا
 خوردن و آشامیدن بود باید که شلیم سیر حاصل کند که در کسند و تشنه نرو
 زیرا که در حالت کسنگی و تشنگی طعم دار و سی زبانی کار و زهرنا بکار چیده
 بدو درک نشود و اینها در علو اثر زهر نرو که زهر در رگ ها و بدل رسد جلالت
 آنکه معده درگ با از این امم مستلی بود که در این وقت زهر راه نیابد و
 فوت آن بخت بر طعام آید و شکسته شود و غاصه اگر طعام معصا د آن زهر باشد
 و ایند در این خوف پیش از طعام و بعد آن بخت نیست و واجب است
 که آید و بیک دفع بخت است سم نباید بکار می برند تا اگر چه زهر خورد و خور
 عمل ضعیف باشد مثل مشد و و بطوس و تر یا ق طین مخوم و مانند
 آن و آب گیس و فندق بانگ و پودینه لب جو به و برگ سدر و
 شراب و بفسیر شراب سود دارد و این دوا می نمایند است
 چنانچه منصفه بکچر و نمک کوفته و سداب هر یک سه سه و
 اینخیر سفید انفتد که دوا در آن خیسر شود و بقدر حاجت باشد شربت
 سداب بدست صفت تر یا ق طین مخوم گل مخوم و حب الغار برابر
 بکینند و نرم بکوبند و سه چند آن غسل آینه نرو و بر و عن کا و حب سرب سازند و بخورد
 و شش زهر بیان او یک سحبه و مخوم بمعد علامات و معالجات و اگر آنکه بعضی از آن معده
 بیانی و بعضی حیوانی این فصل هشتم ذکر کرده آید مخوم اول در معده چنانچه
 اگر زنده خورد که آن است که ضرر نکند زیرا که در حال بیرون آید اما آنچه بعد و مقبول بود خورد
 او در باطن است و شش مندید و اگر از زبان و نقل معده و سبب آن را در سبب آن جوهر و سبب

۱۳۱۶

[illegible][illegible]

[illegible]

یعنی می رازد و دشاخ کوزن و نیم بزنج سوسن و عاقر غراب که بر نرد و خود را را بکشد و اگر در کند او کند و اگر
 کند و اگر آنرا بر سر آب بکشد و خانه ما را از اندک جای بگذارد و آب مانده در آن اگر در دیان افتد بیاض خاصه اگر در درخت
 عقیق برین آب اگر بکشد و بیشک گویند و زنج و پنجه است بکشد و بریزد بگذارد و در دیان بکشد
 و نرد و سوسن و اگر در کند گویند و اگر پوست ترب بر گوشت نهند و آب برگ او بر آن اندازند و بر
 و برگ باور و آب و عرق در آب و در نرد و زهره خاصه اگر محرومی باشد چون برگ زردم افتد بکشد و اگر
 قطعه ترب بر سولح او نهد بر نیاید و اگر کوزه می را بسوزند و یک آن بکشد بر آغشت یعنی یک اگر حنظل در آب حل
 کنند و در خانه بپاشند یک پیتر و بکشد و از نیوی گوگرد و برگ خورسره نهند و اگر پیتر خارش بر جوی بپاشند
 یک بر آن جبه اند و اگر کابو سینه خشیده را بپاشند اگر در سیر بپاشند یک خورسره و آب سرد آب خشک
 سوزان و در حق یعنی پسته از در سوسن و چوب صنوبر و ترش و او بکشد و پنجه از در و دشت و فلفله و از در
 برگ سوزان خشک برگ سر و و جوز سرد و در خشس نهند پسته از آن میزد و اگر بر آن بروغن بماند نام او ترش
 یعنی چوب صنوبر و از در و برگ خا بکشد و در خانه که در باشد از جنبه شامه و اگر از جنبه سوزان در خانه از جنبه ناز
 چوب صنوبر و آب یعنی کس از در و زنج و کدوس میزد و اگر زنج زرد و ترش چکند باور آب و در ظرفی بپاشند
 تمام کس و سوزی افتد و بر و طبع خرق سیاه همین عمل دارد این **عسل** یعنی را سوزان و سداب بکشد
 قاصدی خوش را بکشد و اگر کی را از آن پوست جدا کنند یا خسی سازند و بکشد و بر نرد و از در و نقل
 و گوگرد و دشاخ کوزن و سیرکن و بکشد بکشد و اگر در دار سنگ خرق و سنگ و خشت الحید و بر زنج و زعفران
 بکشد و پنجه چون سازند و غلظت ها ساخته و در و را خا و خام کچا خانه اندازند از خوردن او همه موشان میزدند
 و سم الفار و خمر همین عمل کنند پسته که با خورن آنها میزدند و کحل یعنی مویجه اگر مقناطیس بر سوزان او نهند
 یا گوگرد بپاشان و در کند یا زهر گاو یا زهر و بکشد و خانه آن باشند بکشد و زهره مراد و در گوگرد و سوزان
 سوزان و اگر عصاره خطمی یا آب خبازی و زیت و در و نازد و نرد و نرد سوسن یعنی کرمی در جاده کتاب
 افق اگر اشعین و شونیز و پودینه و جاری و پوست ترنج و صدوق و با چاه از نرد سوسن مان نهند قاصد
 را در آنت که در و ساکن و متاقل و باقی و عاقر غراب و سوسن و کوزن و را سوزان بپاشند و در جالی خانه
 شمع و حلیت و غار و خرب و پودینه و در جنبه بپاشند یا مندی از خاکستر چوب صنوبر یا را سوزان نقطه اند
 حلیت الوده در خانه از نرد و نازد و در جوی آمار و زنج سوسن و سوزان و سوزان و سوزان و سوزان

اطلاق جانوران و قتل و زشت و اگر در برک غلام خسترات بگریزند خانه از
در و دیوار و پنجره و سبزه دانه و قند و شکر و گوی و گاو گرد و زشت و شب و شمع و دست
از خود دور دارند تا به نام آنجا منتهی گردند و اگر بعضی او را به قالیچه یا تاشه یا ریا
خوبی بکند و اگر در اینست در چپیزی تعدیه کرده بدیند خالین الله فیک البت
باب دهم تلخ رویه را بشت خنجره و برک آرد و زشت از جانبیم را بشت **فصل**
آخر در ضبط کتایع آل یعنی داغ و ذکر بیماری های که صلاح آن باغ کنند باید دانست
که منفعت داغ آن است که رطوبت نهار خاسد و که در اعضا بسیار گرد آید و مزاج و کوه انقباض
را تباها سازد و در علت های دیگر آید و باشد و از انواع استغفارها تنقیه آن حاصل گردد
سبب داغ کردن بخش آن رطوبت نبیند گردد و منافعه دیگر که سرد
آن رطوبت از آن با میسر بر نیند و سخت گردد و در اول است که بدان داغ کتفتان و
مرض است یکی در چشم گفته که از ترکه داغ بود و دوم صنف بقض که تره بسیار
او باشد سوم بنام چهارم در سرد و در آید و پنجم در چشم و ششم در
بوی زردی های بزرگ چشم ششم ناصور گوشت چشم و هفتم در چشم و هشتم در چشم
تولک چشم و نهم جراحت که در جگر بود و دهم که در غشای جگر است و یازدهم که در غشای
سودنید چشم و دوازدهم که در غشای جگر است و سیزدهم که در غشای جگر است و چهاردهم که در غشای
استاد و از هم نام آن استخوان بازو و کتف سبب بسیار است رطوبت
بسیار زخمی و سبب سبب استغفار است سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
چهارم و هم عرفی است یا تر و هم که از انما و شش و هم فوق آن باشد هر
داغ را طریقی است چنانچه گفته شد و در انما داغ و در شش و در شش که از ترکه بود
از میان هر موی تر شد تا آنجا که از تره سبب و آن آرد و آن چاک تره نموی بود و داغ
یاس داغ باید داد و جراحت داغ را مدانی مسال باید داشت و سبب شدن نباید
و اما تا لم تنها این جانب می باید دید و در این چنانچه گردانند **طریق** داغ
چنانچه گفته شد که در تمام خواص و سبب روی تلخ داغ بسیار است که اگر در شش موی

